

انجیل یوحنا

مقدمه

انجیل یوحنا را یکی از شاگردان بسیار نزدیک عیسی بنام یوحنا نوشته است. برای اکثر مردم این سوال مطرح است که عیسی کیست؟ چرا او را فرزند خدا می‌گویند؟ یوحنا که نسبت به همه شاگردان زیادترین وقت را با عیسی سپری کرده است، با جواب دادن به این سوالات شخصیت واقعی عیسی را معرفی می‌کند.

یوحنا عیسی را کلمهٔ ازلی خدا می‌داند و با توضیح معجزاتی که توسط عیسی انجام شد، نشان می‌دهد که او نجات‌دهندهٔ موعود و پسر خدا است. علاوه بر اینکه یوحنا از محبوبیت عیسی در بین مردم صحبت می‌کند، از مخالفت‌های که در مقابل او صورت می‌گیرد نیز تذکر بعمل می‌آورد. او از مصاحبت و صمیمیت نزدیک عیسی با شاگردان یاد می‌کند. عیسی شاگردان خود را، قبل از اینکه او را دستگیر کرده مصلوب نمایند، برای روبرو شدن به این وضع آماده می‌سازد. یوحنا واقعات دستگیری، محاکمه، مصلوب شدن، دفن و رستاخیز استاد خود را که خود شاهد آن بوده به تفصیل بیان می‌کند.

انجیل یوحنا بنام انجیل ایمان نیز شهرت دارد، ایمانی که باعث عطای زندگی جاویدانی می‌گردد. این زندگی جاویدانی به کسانی عطا می‌گردد که عیسی را به حیث راه، راستی و زندگی قبول می‌کنند. برعلاوه برجستگی یوحنا در نوشتن این انجیل این است که او توانسته است موضوعات روزانهٔ زندگی مثل آب، نان، نور، شبان و تاک را به امور روحانی ارتباط دهد.

فهرست مندرجات:

مقدمه: فصل ۱: ۱ - ۱۸

یحیای تعمید دهنده و اولین شاگردان عیسی: فصل ۱: ۱۹ - ۵۱

خدمات عمومی عیسی: فصل ۲ - ۱۲

هفتهٔ آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۱۳ - ۱۹

رستاخیز و ظهور عیسی: فصل ۲۰

خاتمه و ظاهر شدن در جلیل: فصل ۲۱

داشت.»^{۱۶} از پُری او، همه ما برخوردار شدیم، فیض بالای فیض^{۱۷} زیرا شریعت بوسیلهٔ موسی عطا شد، اما فیض و راستی توسط عیسی مسیح آمد.^{۱۸} کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است.

پیام یحیای تعمید دهنده
(همچنین در متی ۳: ۱-۱۲ و مرقس ۱: ۱-۸ و لوقا ۳: ۱-۱۸)

^{۱۹} اینست شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، کاهنان و خادمین آن ها لایان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست.^{۲۰} او از جواب دادن خودداری نکرد، بلکه بطور واضح اعتراف نموده گفت: «من مسیح نیستم.»^{۲۱} آن ها از او پرسیدند: «پس آیا تو الیاس هستی؟» جواب داد: «نخیر.» آن ها پرسیدند: «آیا تو آن پیامبر وعده شده هستی؟» جواب داد: «نخیر.»^{۲۲} پرسیدند: «پس تو کیستی؟ ما باید به کسانی که ما را فرستادند جواب بدهیم، دربارهٔ خود چه می گویی؟»^{۲۳} او از زبان اشعیای نبی جواب داده گفت: «من صدای ندا کننده ای هستم که در بیابان فریاد می زند - راه خداوند را راست گردانید.»^{۲۴} این قاصدان که از طرف پیروان فرقهٔ فریسی فرستاده شده بودند^{۲۵} از او پرسیدند: «اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن پیامبر وعده شده، پس چرا تعمید می دهی؟»^{۲۶} یحیی جواب داد: «من در آب تعمید می دهم، اما کسی در میان شما

کلام زندگی

در ازل کلام بود. کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود،^۲ از ازل کلام با خدا بود.^۳ همه چیز به وسیلهٔ او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد.^۴ زندگی از او بوجود آمد و آن زندگی نور آدمیان بود.^۵ نور در تاریکی می درخشید و تاریکی هرگز بر آن پیروز نشده است.^۶ مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستادهٔ خدا بود.^۷ او آمد تا شاهد باشد و بر آن نور شهادت دهد تا بوسیلهٔ او همه ایمان بیاورند.^۸ او خودش آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد.^۹ آن نور واقعی که همهٔ آدمیان را نورانی می سازد، در حال آمدن به دنیا بود.^{۱۰} او در دنیا بود و دنیا بوسیلهٔ او آفریده شد، اما دنیا او را نشناخت.^{۱۱} او به قلمرو خود آمد ولی متعلقانش او را قبول نکردند.^{۱۲} اما به همهٔ کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند،^{۱۳} که نه مانند تولدهای معمولی و نه در اثر تمایلات نفسانی و نه در اثر خواهش بشر بلکه از خدا تولد یافتند.

^{۱۴} پس کلام جسم گشته بشکل انسان در میان ما جای گرفت. جلالش را دیدیم - شکوه و جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر و پُر از فیض و راستی.^{۱۵} شهادت یحیی این بود که فریاد می زد و می گفت: «این همان شخصی است که دربارهٔ او گفتم که بعد از من می آید اما بر من برتری و تقدم دارد، زیرا پیش از تولد من، او وجود

سخن را شنیدند و به دنبال عیسی به راه افتادند.^{۳۸} عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می آیند. از آن ها پرسید: «به دنبال چه می گردید؟» آن ها گفتند: «ربی (یعنی ای استاد) منزل تو کجاست؟»^{۳۹} او به ایشان گفت: «بیائید و ببینید.» پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد و بقیه روز را پیش او ماندند. زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود.

^{۴۰} یکی از آن دو نفر، که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال عیسی رفت، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.^{۴۱} او اول برادر خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: «ما مسیح یعنی تدهین شده را یافته ایم.»^{۴۲} پس وقتی اندریاس، شمعون را نزد عیسی برد، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی، ولی بعد از این کیفا (یا پطرس به معنی صخره) نامیده می شوی.»

فیلیپس و نتائیل

^{۴۳} روز بعد، وقتی عیسی می خواست به جلیل برود، فیلیپس را یافته به او گفت: «به دنبال من بیا.»^{۴۴} فیلیپس مانند اندریاس و پطرس اهل بیتسیدا بود.^{۴۵} فیلیپس هم رفت و نتائیل را پیدا کرد و به او گفت: «ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و پیامبران درباره او سخن گفته اند، پیدا کرده ایم - او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است.»^{۴۶} نتائیل به او گفت: «آیا می شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟» فیلیپس جواب داد: «بیا و بین.»

ایستاده است که شما او را نمی شناسید.^{۳۷} او بعد از من می آید، ولی من حتی شایسته آن نیستم که بند بوتهایش را باز کنم.»^{۳۸} این ماجرا در بیت عنیا، یعنی آن طرف دریای اردن، در جائی که یحیی مردم را تعمید می داد، واقع شد.

بره خدا

^{۲۹} روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می آید، گفت: «ببینید اینست آن بره خدا که گناه جهان را بر می دارد.»^{۳۰} اینست آن کسی که درباره اش گفتم که بعد از من مردی می آید که بر من تقدم و برتری دارد، زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است.^{۳۱} من او را نمی شناختم اما آمدم تا با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم.»

^{۳۲} یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد: «من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او قرار گرفت.»^{۳۳} من او را نمی شناختم اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم به من گفته بود، هرگاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد، بدان که او همان کسی است که تعمید او با روح القدس است.^{۳۴} من این را دیده ام و شهادت می دهم که او پسر خداست.»

اولین شاگردان عیسی

^{۳۵} روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود^{۳۶} و وقتی عیسی را دید که از آنجا می گذرد گفت: «اینست بره خدا.»^{۳۷} آن دو شاگرد این

«خُمره‌ها را از آب پُر کنید.» آن‌ها را لبالب پُر کردند. ^۸ آنگاه عیسی گفت: «اکنون کمی از آن را نزد رئیس مجلس ببرید.» و آن‌ها چنین کردند. ^۹ رئیس مجلس که نمی‌دانست آن را از کجا آورده بودند، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید، اما خدمتکارانی که آب را از چاه کشیده بودند، از جریان اطلاع داشتند. پس رئیس مجلس داماد را صدا کرد ^{۱۰} و به او گفت: «همه، بهترین شراب را اول به مهمانان می‌دهند و وقتی سرشان گرم شد، آن وقت شراب پست‌تر را می‌آورند اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته‌ای!»

^{۱۱} این معجزه، که در قانای جلیل انجام شد، اولین معجزه عیسی بود و او به وسیله آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ^{۱۲} بعد از آن عیسی همراه مادر، برادران و شاگردان خود به کپرناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند.

رفتن عیسی به عبادتگاه

(همچنین در متی ۲۱: ۱۲ - ۱۳ و مرقس

۱۱: ۱۵ - ۱۷ و لوقا ۱۹: ۴۵ - ۴۶)

^{۱۳} چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت. ^{۱۴} در عبادتگاه اشخاصی را دید که به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغول بودند، و صرافان هم در پشت میزهای خود نشسته بودند. ^{۱۵} پس از ریسمان قمچین ساخت و همه آنها را با گوسفندان و گاووان از عبادتگاه بیرون راند و سکه‌های صرافان را دور ریخت و میزهای آن‌ها را چپه کرد.

^{۴۷} وقتی عیسی نتنائیل را دید که به طرف او می‌آید گفت: «اینست یک اسرائیلی واقعی که در او مکرری وجود ندارد.» ^{۴۸} نتنائیل پرسید: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی جواب داد: «پیش از آن که فیلیپس تو را صدا کند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، من تو را دیدم.» ^{۴۹} نتنائیل گفت: «ای استاد، تو پسر خدا هستی! تو پادشاه اسرائیل می‌باشی!» ^{۵۰} عیسی در جواب گفت: «آیا فقط به علت این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهی دید.» ^{۵۱} آنگاه به او گفت: «بییقین بدانید که شما آسمان را باز و فرشتگان خدا را در حالیکه بر پسر انسان بالا و پایان می‌شوند خواهید دید.»

عروسی در قانای جلیل

۲ دو روز بعد، در قانای جلیل جشن عروسی برپا بود و مادر عیسی در آنجا حضور داشت. ^۲ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. ^۳ وقتی شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «آن‌ها دیگر شراب ندارند.» ^۴ عیسی جواب داد: «این به من مربوط است یا به تو؟ وقت من هنوز نرسیده است.» ^۵ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما بگوید انجام دهید.»

^۶ در آنجا شش خُمره سنگی وجود داشت، که هر یک تقریباً هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر یهود به کار می‌رفت. ^۷ عیسی به نوکران گفت:

او گفت: «ای استاد، ما می دانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده ای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو می کنی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد.»^۳ عیسی جواب داد: «بییقین بدان تا شخص از تو تولد نیابد نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند.»^۴ نیکودیموس گفت: «چطور ممکن است شخص سالخورده ای از تو متولد شود؟ آیا می تواند باز به رجم مادر خود برگردد و دوباره تولد یابد؟»^۵ عیسی جواب داد «بییقین بدان که هیچ کس نمی تواند داخل پادشاهی خدا شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد.»^۶ آنچه از جسم تولد بیابد، جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است.^۷ تعجب نکن که به تو می گویم همه باید دوباره متولد شوند.^۸ باد هرجا که بخواهد می وزد. صدای آن را می شنوی اما نمی دانی از کجا می آید یا به کجا می رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می شود همینطور است.»^۹ نیکودیموس در جواب گفت: «این چطور ممکن است؟»^{۱۰} عیسی گفت: «آیا تو که یک معلم بزرگ اسرائیل هستی، این چیزها را نمی دانی؟^{۱۱} بییقین بدان که ما از آنچه می دانیم سخن می گویم و به آنچه دیده ایم شهادت می دهیم، ولی شما شهادت ما را قبول نمی کنید.»^{۱۲} وقتی درباره امور زمینی سخن می گویم و آن را باور نمی کنید، اگر درباره امور آسمانی سخن بگویم چگونه باور خواهید کرد؟^{۱۳} کسی هرگز به آسمان بالا نرفت، مگر آنکس که از آسمان پایین آمد، یعنی

^{۱۶} آنگاه به کبوتر فروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید.»^{۱۷} شاگردان عیسی به خاطر آوردند که نوشته شده است: «آتش غیرت نسبت به خانه تو در من شعله ور است.»^{۱۸} پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه ای می کنی که نشان بدهد حق داری این کارها را انجام دهی؟»^{۱۹} عیسی در جواب گفت: «این عبادتگاه را ویران کنید و من آن را در سه روز آباد خواهم کرد.»^{۲۰} یهودیان گفتند: «ساختن این عبادتگاه چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور می توانی آن را در سه روز بنا کنی؟»^{۲۱} اما عبادتگاهی که عیسی از آن سخن می گفت بدن خودش بود.^{۲۲} پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به یاد آوردند که این را گفته بود و به کلام خدا و سخنان عیسی ایمان آوردند.

عیسی همه را می شناسد

^{۲۳} در آن روزها که عیسی برای عید فصح در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند، به نام او ایمان آوردند^{۲۴} اما عیسی به آنها اعتماد نکرد، چون همه را خوب می شناخت^{۲۵} و لازم نبود کسی درباره انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی می دانست که در باطن انسان چیست.

عیسی و نیکودیموس

۳ یک نفر از پیروان فرقه فریسی به نام نیکودیموس که از بزرگان قوم یهود بود،^۲ یک شب نزد عیسی آمد و به

پسر انسان که جایش در آسمان است. ^{۱۴} همانطوری که موسی در بیابان مار برنجی را بر بالای چوبی قرار داد، پسر انسان هم باید بلند کرده شود ^{۱۵} تا هر کس به او ایمان بیاورد صاحب زندگی ابدی گردد.

^{۱۶} زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت داشت که پسریگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود. ^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را به دنیا نفرستاد که از دنیا بازخواست کند بلکه تا آن را نجات بخشد. ^{۱۸} هر کس به او ایمان بیاورد از او بازخواست نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می ماند، زیرا به اسم پسریگانه خدا ایمان نیاورده است. ^{۱۹} حکم بازخواست این است که نور به دنیا آمد ولی مردم به علت اعمال شرارت آمیز خود تاریکی را از نور بهتر دانستند، ^{۲۰} زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می شود از نور نفرت دارد و از آن دوری می جوید مبادا اعمالش مورد ملالت واقع شود. ^{۲۱} اما شخص نیکوکار به سوی نور می آید تا روشن شود که اعمالش در خداترسی انجام شده است.»

کسی که از آسمان می آید

^{۳۱} کسی که از بالا می آید مافوق همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد آدمی است زمینی و درباره امور دنیوی سخن می گوید. آن کسی که از آسمان می آید از همه بالا تر است ^{۳۲} و به آنچه دیده و شنیده است شهادت می دهد اما هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند. ^{۳۳} هر که شهادت او را بپذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. ^{۳۴} کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان می کند زیرا خدا روح خود را بی حد و اندازه به او عطا

عیسی و یحیی

^{۳۲} بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آن ها مانده مردم را تعمید می داد، ^{۳۳} یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مردم مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعمید

از کجا آب زنده داری؟^{۱۲} آیا تو از جد ما یعقوب بزرگتر هستی که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله اش از آن نوشیدند؟»^{۱۳} عیسی گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد^{۱۴} اما هر کس از آبی که من می بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که به او می دهم در باطن او به چشمه ای تبدیل خواهد شد که تا زندگی ابدی خواهد جوشید.»^{۱۵} زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به اینجا نیایم.»

^{۱۶} عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد.»^{۱۷} زن جواب داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می گویی که شوهر نداری،^{۱۸} زیرا تو پنج شوهر داشته ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می کند شوهر تو نیست. آنچه گفتی درست است.»^{۱۹} زن گفت: «ای آقا، می بینم که تو نبی هستی.^{۲۰} پدران ما در روی این کوه عبادت می کردند، اما شما یهودیان می گوئید، باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد.»^{۲۱} عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم.^{۲۲} شما سامریان آنچه را نمی شناسید، می پرستید اما ما آنچه را که می شناسیم عبادت می کنیم، زیرا رستگاری بوسیله قوم یهود می آید.^{۲۳} اما زمانی می آید - و این زمان هم اکنون شروع شده است - که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر

می فرماید.^{۲۴} پدر به پسر محبت دارد و همه چیز را به او سپرده است.^{۲۵} آن کسی که به پسر ایمان بیاورد زندگی ابدی دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند زندگی را نخواهد دید، بلکه همیشه مورد غضب خدا می باشد.

عیسی و زن سامری

۴ وقتی خداوند فهمید که فریسی ها شنیده اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آن ها را تعمیم می دهد^۲ (هرچند شاگردان عیسی تعمیم می دادند نه خود او)،^۳ یهودیه را ترک کرد و به جلیل برگشت^۴ ولی لازم بود از سامره عبور کند.^۵ او به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک مزرعه ای که یعقوب به پسر خود یوسف بخشیده بود، رسید.^۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی که از سفر خسته شده بود، در کنار چاه نشست. تقریباً ظهر بود.^۷ یک زن سامری برای کشیدن آب آمد. عیسی به او گفت: «قدری آب به من بده.»^۸ زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند.^۹ زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من که یک زن سامری هستم آب می خواهی؟» او این را گفت چون یهودیان با سامریان نشست و برخاست نمی کنند.^{۱۰} عیسی به او جواب داد: «اگر می دانستی بخشش خدا چیست و کیست که از تو آب می خواهد، حتماً از او خواهش می کردی و او به تو آب زنده عطا می کرد.»^{۱۱} زن گفت: «ای آقا سطل نداری و این چاه عمیق است.

طالب این گونه پرستندگان می باشد. ^{۲۴} خدا روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید.» ^{۲۵} زن گفت: «من می دانم که مسیح خواهد آمد و هر وقت بیاید، همه چیز را به ما خواهد گفت.» ^{۲۶} عیسی گفت: «من که با تو صحبت می کنم همان هستم.» ^{۲۷} در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را دیدند که با یک زن سخن می گوید تعجب کردند ولی هیچ کس نپرسید: «چی می خواهی؟» و یا «چرا با او سخن می گوئی؟» ^{۲۸} زن کوزه خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: ^{۲۹} «بیائید و مردی را ببینید، که آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ^{۳۰} پس مردم از شهر خارج شده پیش عیسی می رفتند.

^{۳۱} در این وقت شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: «ای استاد، چیزی بخور.» ^{۳۲} اما او گفت: «من غذائی برای خوردن دارم که شما از آن بی خبر هستید.» ^{۳۳} پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟» ^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «غذای من اینست که اراده کسی را که مرا فرستاده است بجا آورم و کارهای او را انجام دهم.» ^{۳۵} مگر شما نمی گوئید هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟ توجه کنید، به شما می گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند. ^{۳۶} دروگر مزد خود را می گیرد و ثمر را برای زندگی ابدی جمع می کند تا اینکه

کارنده و درو کننده با هم خوشی کنند. ^{۳۷} در اینجا این گفته حقیقت پیدا می کند، که یکی می کارد و دیگری درو می کند. ^{۳۸} من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می برید.» ^{۳۹} به خاطر شهادت آن زن که گفته بود: «آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت»، در آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آوردند. ^{۴۰} وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش کردند که پیش آن ها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند ^{۴۱} و عده زیادی نیز به خاطر سخنان او ایمان آوردند. ^{۴۲} و به آن زن گفتند: «حالا دیگر به خاطر سخن تو نیست که ما ایمان داریم، زیرا ما خود سخنان او را شنیده ایم و می دانیم که او در حقیقت نجات دهنده عالم است.»

شفای پسر مأمور دولت

^{۴۳} پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل رفت. ^{۴۴} زیرا خود عیسی فرموده بود که پیامبر در دیار خود احترامی ندارد. ^{۴۵} اما وقتی به جلیل وارد شد، مردم از او استقبال کردند زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون آن ها هم در ایام عید در اورشلیم بودند.

^{۴۶} عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جائی که آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأمورین دولت در آنجا بود که پسرش در کپرناحوم بیمار

هر چند وقت یکبار فرشته خداوند به حوض داخل می شد و آب را به حرکت در می آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به حوض داخل می گردید از هر مرضی که داشت شفا می یافت. [در میان آن ها مردی دیده می شد که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت زیادی است که بیمار می باشد، از او پرسید: «آیا می خواهی خوب و سالم شوی؟»^۷ آن مریض جواب داد: «ای آقا، وقتی آب به حرکت می آید کسی نیست که به من کمک کند و مرا در حوض بیاندازد. تا من از جایم حرکت می کنم، شخص دیگری پیش از من داخل می شود.»^۸ عیسی به او گفت: «برخیز بستر را بردار و برو.»^۹ آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و به راه افتاد.

آن روز، روز سَبَت بود. ^{۱۰} به همین علت یهودیان به مردی که شفا یافته بود گفتند: «امروز روز سَبَت است، تو اجازه نداری بستر خود را ببری.»^{۱۱} او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد به من گفت: بستر را بردار و برو.»^{۱۲} از او پرسیدند: «چه شخصی به تو گفت: بستر را بردار و برو؟»^{۱۳} ولی آن مردی که شفا یافته بود او را نمی شناخت زیرا آن محل پُر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود.

^{۱۴} بعد از این جریان، عیسی او را در عبادتگاه یافته به او گفت: «اکنون که شفا یافته ای دیگر گناه نکن، مبادا به

و بستری بود. ^{۱۵} وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد که بیاید و پسرش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد. ^{۱۶} عیسی به او گفت: «شما بدون دیدن عجایب و نشانه ها به هیچ وجه ایمان نخواهید آورد.»^{۱۷} آن شخص گفت: «ای آقا، پیش از آن که پسر من بمیرد بیا.»^{۱۸} آنگاه عیسی گفت: «برو، پسرت زنده می ماند.» آن مرد با ایمان به سخن عیسی به طرف منزل رفت. ^{۱۹} او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند: «پسرت زنده و تندرست است.»^{۲۰} او پرسید: «در چه ساعتی حالش خوب شد؟» گفتند: «دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.»^{۲۱} پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده می ماند.» پس او و تمام اهل خانه اش ایمان آوردند.

^{۲۲} این دومین معجزه ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد.

شفای شل

۵ بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت. ^۱ در اورشلیم نزدیک دروازه ای معروف به دروازه گوسفند حوضی با پنج رواق وجود دارد، که به زبان عبرانی آن را بیتسده می گویند. ^۲ در آن جا عده زیادی از بیماران، نابینایان، لنگان و شلان دراز کشیده [و منتظر حرکت آب بودند] ^۳ زیرا

دارد و هرگز ملامت نخواهد شد، بلکه از مرگ گذشته و به زندگی رسیده است. ^{۲۵} بیقین بدانید که زمانی خواهد آمد، و در واقع آن زمان شروع شده است، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و هرکه بشنود زنده خواهد شد، ^{۲۶} زیرا همانطور که پدر سرچشمهٔ زندگی است، به پسر هم این قدرت را بخشیده است تا سرچشمهٔ زندگی باشد. ^{۲۷} و به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است. ^{۲۸} از این تعجب نکنید، زیرا زمانی خواهد آمد که همهٔ مردگان صدای او را خواهند شنید ^{۲۹} و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد - نیکوکاران برای زندگی خواهند برخاست و بدکاران برای بازخواست.

شهادت به عیسی

^{۳۰} من از خود نمی توانم کاری انجام دهم بلکه مطابق آنچه که می شنوم قضاوت می کنم و قضاوت من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواسته های خودم نیستم، بلکه انجام ارادهٔ پدری که مرا فرستاده است. ^{۳۱} اگر من دربارهٔ خودم شهادت بدهم، شهادت من اعتباری ندارد، ^{۳۲} ولی شخص دیگری هست که دربارهٔ من شهادت می دهد و می دانم که شهادت او دربارهٔ من اعتباری دارد. ^{۳۳} شما قاصدانی پیش یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد. ^{۳۴} من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه بخاطر نجات شما این سخنان را می گویم. ^{۳۵} یحیی مانند چراغی بود، که می سوخت و می درخشید و

وضع بدتری دچار شوی.» ^{۱۵} آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «کسی که مرا شفا داد عیسی است.» ^{۱۶} چون عیسی در روز سبت این کارها را می کرد، یهودیان به زجر او پرداختند. ^{۱۷} اما عیسی به آنها گفت: «پدرم هنوز کار می کند و من هم کار می کنم.» ^{۱۸} پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او را کردند چون او نه تنها روز سبت را می شکست، بلکه خدا را پدر خود می خواند و بدین طریق خود را با خدا برابر می ساخت.

اختیارات پسر

^{۱۹} عیسی در جواب آنها گفت: «بیقین بدانید که پسر نمی تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می بیند پدر انجام می دهد. هرچه پدر می کند پسر هم می کند، ^{۲۰} زیرا پدر پسر را دوست دارد و هرچه انجام دهد، به پسر نیز نشان می دهد و کارهای بزرگتر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید، ^{۲۱} زیرا همانطور که پدر مردگان را زنده می کند و به آن ها زندگی می بخشد، پسر هم هرکه را بخواهد زنده می کند. ^{۲۲} پدر بر هیچ کس داوری نمی کند، او تمام داوری را به پسر سپرده است، ^{۲۳} تا آنکه همه، همانطور که پدر را احترام می کنند، پسر را نیز احترام نمایند. کسی که به پسر بی حرمتی کند، به پدر که او را فرستاده است بی حرمتی کرده است. ^{۲۴} بیقین بدانید، هرکه سخنان مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، زندگی ابدی

غذا دادن به پنج هزار نفر
(همچنین در متی ۱۴: ۱۳ - ۲۱ و مرقس
۶: ۳۰ - ۴۴ و لوقا ۹: ۱۰ - ۱۷)

بعد از این عیسی به طرف دیگر
بحیرهٔ جلیل که همان بحیرهٔ تبریّه
است رفت و^۲ عدّهٔ زیادی، که معجزات او
را در شفا دادن بیماران دیده بودند، به
دنبال او رفتند.^۳ آنگاه عیسی به بالای
کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا
نشست.^۴ ایام عید فصّح یهودیان نزدیک
بود.^۵ وقتی عیسی به چهار طرف دیده
عدّهٔ زیادی را دید که به طرف او می‌آیند،
از فیلیپس پرسید: «از کجا نان بخیریم
تا اینها بخورند؟»^۶ عیسی این را از
روی امتحان به او گفت زیرا خود او
می‌دانست چه خواهد کرد.^۷ فیلیپس
جواب داد: «دو صد سکهٔ نقره نان هم
کافی نیست که هر یک از آن‌ها کمی
بخورد.»^۸ یکی از شاگردانش به نام
اندریاس که برادر شمعون پترس بود،
به او گفت:^۹ «پسری در اینجا هست که
پنج نان جو و دو ماهی دارد، ولی آن
برای این عده چه می‌شود؟»^{۱۰} عیسی
گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه
بسیار بود، پس مردم که تقریباً پنج هزار
مرد بودند نشستند.^{۱۱} آنگاه عیسی نان‌ها
را برداشته خدا را شکر کرد و در میان
مردم، که بر روی زمین نشسته بودند
تقسیم نمود. ماهی‌ها را نیز همینطور
هرقدر خواستند تقسیم کرد.^{۱۲} وقتی همه
سیر شدند، به شاگردان گفت: «توته‌های
نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.»

شما می‌خواستید، برای مدتی در نور
او شادمانی کنید.^{۳۶} اما من شاهدی
بزرگتر از یحیی دارم: کارهایی که پدر
به من سپرده است تا انجام دهم، بر این
حقیقت شهادت می‌دهند که پدر مرا
فرستاده است.^{۳۷} پدری که مرا فرستاد
خودش بر من شهادت داده است. شما
هرگز نه او را دیده‌اید و نه صدایش را
شنیده‌اید^{۳۸} و کلام او در دل‌های شما
جایی ندارد، زیرا به آن کسی که فرستاده
است، ایمان نمی‌آورید.^{۳۹} نوشته‌ها را
مطالعه می‌نمایید، چون خیال می‌کنید
که در آن‌ها زندگی ابدی خواهید یافت.
در حالی که آن‌ها دربارهٔ من شهادت
می‌دهد،^{۴۰} شما نمی‌خواهید پیش من
بیایید تا زندگی بیابید.

^{۴۱} من از مردم توقع احترام ندارم.^{۴۲} من
شما را می‌شناسم و می‌دانم که خدا را
از دل دوست ندارید.^{۴۳} من به نام پدر
خود آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید، ولی
اگر کسی خودسرانه بیاید از او استقبال
خواهید کرد.^{۴۴} شما که طالب احترام از
یکدیگر هستید و به عزت و احترامی
که از جانب خدای یکتا می‌آید توجه
ندارید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟
^{۴۵} گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما
را ملامت خواهم ساخت، کسی دیگر،
یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید،
شما را ملامت می‌نماید.^{۴۶} اگر شما به
موسی ایمان می‌داشتید بر من نیز ایمان
می‌آوردید زیرا او دربارهٔ من نوشته است.
^{۴۷} اما اگر به نوشته‌های او ایمان ندارید،
چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟»

سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند. ^{۲۳} ولی کشتی های دیگری از تبریبه به نزدیکی همان محلی که خداوند آنها را برکت داده بود و مردم خورده بودند رسیدند. ^{۲۴} وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، سوار این کشتی ها شده در جستجوی عیسی به کپرناحوم رفتند.

نان زندگی

^{۲۵} همین که او را در آن طرف بحیره پیدا کردند، به او گفتند: «ای استاد، چه وقت به اینجا آمدی؟» ^{۲۶} عیسی جواب داد: «بیقین بدانید به علت معجزاتی که دیده اید نیست که به دنبال من آمده اید، بلکه به خاطر نانی که خوردید و سیر شدید. ^{۲۷} برای خوراک فانی تلاش نکنید بلکه برای خوراکی که تا زندگی ابدی باقی می ماند - یعنی خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر او را تأیید کرده است.» ^{۲۸} آن ها از او پرسیدند: «وظیفه ما چیست؟ چطور می توانیم کارهایی را که خدا از ما می خواهد انجام دهیم؟» ^{۲۹} عیسی به ایشان جواب داد: «آن کاری که خدا از شما می خواهد اینست که به کسی که او فرستاده است ایمان بیاورید.» ^{۳۰} آن ها گفتند: «چه معجزه ای نشان می دهی تا به تو ایمان بیاوریم؟ چه می کنی؟» ^{۳۱} پدران ما در بیابان نان مَنا را خوردند و چنانکه نوشته شده است: او از آسمان به آن ها نان عطا فرمود تا بخورند.» ^{۳۲} عیسی به آنها گفت: «بیقین بدانید آن

^{۱۳} پس شاگردان آن ها را جمع کردند و دوازده سبد از توت های باقیمانده آن پنج نان جو پُر نمودند.

^{۱۴} وقتی مردم این معجزه عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت این همان پیامبر وعده شده است که می بایست به جهان بیاید.» ^{۱۵} پس چون عیسی متوجه شد که آن ها می خواهند او را به زور برده پادشاه سازند، از آن ها جدا شد و تنها به کوهستان رفت.

راه رفتن بر روی آب

(همچنین در متی ۱۴: ۲۲ - ۲۳)

و مرقس ۶: ۴۵ - ۵۲)

^{۱۶} در وقت غروب شاگردان به طرف بحیره رفتند ^{۱۷} و سوار کشتی شده به آن طرف بحیره به سوی کپرناحوم حرکت کردند. هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز پیش ایشان برنگشته بود. ^{۱۸} باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و بحیره طوفانی شد. ^{۱۹} وقتی تقریباً یک فرسنگ پیش رفتند، عیسی را دیدند که بر روی آب قدم می زند و به طرف کشتی می آید. آن ها ترسیدند. ^{۲۰} اما عیسی به آن ها گفت: «من هستم، نترسید.» ^{۲۱} می خواستند او را به داخل کشتی بیاورند، ولی کشتی بزودی به مقصد رسید.

در جستجوی عیسی

^{۲۲} روز بعد مردمی که در طرف دیگر بحیره ایستاده بودند دیدند که، به جز همان کشتی که شاگردان سوار شده بودند، کشتی دیگری در آنجا نبود و عیسی هم

پدری که مرا فرستاد او را به طرف من جذب نماید و من او را در روز آخرت زنده خواهم ساخت.^{۴۵} در کتب انبیاء نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. بنابراین هرکس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد، نزد من می آید.^{۴۶} البته هیچ کس پدر را ندیده است. فقط کسی که از جانب خدا آمده پدر را دیده است.^{۴۷} بیقین بدانید کسی که به من ایمان می آورد زندگی ابدی دارد.^{۴۸} من نان زندگی هستم.^{۴۹} پدران شما در بیابان نان مَنّا را خوردند ولی مردند.^{۵۰} اما من درباره نانی صحبت می کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد.^{۵۱} من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هرکه این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد، بدن خودم می باشد، که آنرا بخاطر زندگی دنیا می دهم.»

^{۵۲} یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می گفتند: «چگونه این شخص می تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟»^{۵۳} عیسی جواب داد: «بیقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود زندگی ندارید.^{۵۴} هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، زندگی ابدی دارد و من در روز آخرت او را زنده خواهم ساخت.^{۵۵} زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است.^{۵۶} هرکه جسم مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من ساکن است و من در او.^{۵۷} همانطوری که

موسی نبود که از آسمان به شما نان داد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا می کند،^{۳۳} زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به دنیا زندگی می بخشد.»^{۳۴} به او گفتند: «ای آقا، همیشه این نان را به ما بده.»^{۳۵} عیسی به آن ها گفت: «من نان زندگی هستم. هر که نزد من بیاید، هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که به من ایمان بیاورد، هرگز تشنه نخواهد گردید.^{۳۶} اما چنانکه گفتم شما با اینکه مرا دیدید ایمان نمی آورید.^{۳۷} همه کسانی که پدر به من می بخشد به سوی من خواهند آمد و کسی را که پیش من می آید بیرون نخواهم کرد.^{۳۸} من از آسمان به زمین آمده ام نه بخاطر آنکه اراده خود را به عمل آورم، بلکه اراده کسی را که مرا فرستاده است^{۳۹} و اراده او اینست که من از همه کسانی که او به من داده است حتی یک نفر را هم از دست ندهم بلکه در روز آخرت آن ها را زنده کنم.^{۴۰} زیرا خواست پدر من اینست که هرکس پسر را می بیند و به او ایمان می آورد صاحب زندگی ابدی گردد و من او را در روز آخرت زنده خواهم کرد.»

^{۴۱} پس یهودیان شکایت کنان به او اعتراض کردند، زیرا او گفته بود: «من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است.»^{۴۲} آن ها گفتند: «آیا این مرد عیسی، پسر یوسف، نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید: من از آسمان آمده ام.»^{۴۳} عیسی در جواب گفت: «این قدر شکایت نکنید.^{۴۴} هیچ کس نمی تواند نزد من بیاید، مگر اینکه

پدر زنده مرا فرستاد و من بوسیله پدر زنده هستم، هر که مرا بخورد به وسیله من زنده خواهد ماند.
 ۵۸ این نانی که از آسمان نازل شده، مانند نانی نیست که پدران شما خوردند و مردند. زیرا هر که از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند.»^{۵۹} این چیزها را عیسی هنگامی که در کنیسه ای در کپرناحوم تعلیم می داد فرمود.

سخنان زندگی ابدی

۶۰ بسیاری از پیروانش هنگامی که این را شنیدند گفتند: «این سخن سخت است، چه کسی می تواند به آن گوش دهد؟»
 ۶۱ وقتی عیسی احساس کرد که پیروانش از این موضوع شکایت می کنند، به آن ها گفت: «آیا این مطلب باعث لغزش شما شد؟^{۶۲} پس اگر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود می کند چه خواهید کرد؟^{۶۳} روح است که زندگی می بخشد ولی جسم فایده ای ندارد. سخنانی که به شما می گویم روح و زندگی است^{۶۴} ولی بعضی از شما ایمان ندارید.» زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می شناخت.^{۶۵} پس گفت: «به همین دلیل به شما گفتم که هیچ کس نمی تواند نزد من بیاید، مگر آنکه پدر من این فیض را به او عطا کرده باشد.»

۶۶ از آن به بعد بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند.
 ۶۷ آن وقت عیسی از دوازده حواری پرسید: «آیا شما هم می خواهید مرا ترک

عیسی و برادران او

بعد از آن عیسی در جلیل مسافرت می کرد. او نمی خواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند.^۲ همینکه عید یهودیان یعنی عید سایبانها نزدیک شد،^۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می کنی ببینند.^۴ کسی که می خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی دهد، تو که این کارها را می کنی بگذار تمام دنیا تو را ببینند.»^۵ چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند.^۶ عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است.^۷ دنیا نمی تواند از شما متنفر باشد، اما از من نفرت دارد، زیرا من درباره آن شهادت می دهم که کارهایش بد است.^۸ شما برای این عید بروید. من فعلاً نمی آیم زیرا هنوز وقت من کاملاً نرسیده است.»^۹ عیسی این را به آنها گفت و در جلیل ماند.

جواب داد: «من یک کار کرده ام و همه شما از آن تعجب کرده اید. موسی^{۲۳} حکم مربوط به سنت را به شما داد (هر چند از موسی شروع نشد بلکه از اجداد قوم) و شما در روز سبت پسران خود را سنت می کنید. ^{۲۳} پس اگر پسران خود را در روز سبت سنت می کنید تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا به این دلیل که من در روز سبت به یک انسان سلامتی کامل بخشیدم بر من خشمگین شده اید؟ ^{۲۴} از روی ظاهر قضاوت نکنید، بلکه در قضاوت های خود با انصاف باشید.»

آیا او مسیح است؟

^{۲۵} پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند: «آیا این همان کسی نیست که می خواهند او را بکشند؟ ^{۲۶} ببینید، او در اینجا بطور آشکار صحبت می کند و آن ها چیزی به او نمی گویند. آیا حکمرانان ما واقعاً قبول دارند که او مسیح وعده شده است؟ ^{۲۷} با وجود این ما همه می دانیم که این مرد اهل کجا است، اما وقتی مسیح ظهور کند هیچکس نخواهد دانست که او اهل کجاست.»

^{۲۸} از این رو وقتی عیسی در عبادتگاه تعلیم می داد با صدای بلند گفت: «شما مرا می شناسید و می دانید که اهل کجا هستم. ولی من به دلخواه خود نیامده ام زیرا فرستنده من حق است و شما او را نمی شناسید. ^{۲۹} اما من او را می شناسم زیرا از جانب او آمده ام و او مرا فرستاده است.» ^{۳۰} در این وقت آن ها خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچکس دست به طرف

عیسی در اورشلیم

^۱ بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشلیم رفتند، خود عیسی نیز به آنجا رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی. ^{۱۱} یهودیان در ایام عید به دنبال او می گشتند و می پرسیدند: «او کجاست؟» ^{۱۲} در میان مردم درباره او گفتگوی زیادی وجود داشت. بعضی می گفتند: «او آدم خوبی است.» و دیگران می گفتند: «نه، او مردم را گمراه می سازد.» ^{۱۳} اما به علت ترس از یهودیان، هیچ کس درباره او بطور واضح چیزی نمی گفت.

^{۱۴} در بین عید، عیسی به عبادتگاه آمد و به تعلیم دادن پرداخت. ^{۱۵} یهودیان با تعجب می گفتند: «این شخص که هرگز تعلیم نیافته است، چگونه نوشته ها را می داند؟» ^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه من تعلیم می دهم از خود من نیست، بلکه از طرف کسی است که مرا فرستاده است. ^{۱۷} کسی که می خواهد اراده او را انجام دهد خواهد دانست که تعالیم من از جانب خداست یا من فقط از خود سخن می گویم. ^{۱۸} هرکه از خود سخن بگوید طالب جاه و جلال برای خود می باشد. اما کسی که طالب جلال فرستنده خود باشد، آدمی است صادق و در او ناراستی نیست. ^{۱۹} مگر موسی شریعت را به شما نداد - شریعتی که هیچ یک از شما آن را عمل نمی کند؟ چرا می خواهید مرا بکشید؟» ^{۲۰} مردم در جواب گفتند: «تو دیوانه هستی. چه کسی می خواهد تو را بکشد؟» ^{۲۱} عیسی

مؤمنین او داده خواهد شد، گفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود، روح القدس عطا نشده بود.

دودستگی در میان جمعیت

۴۰ بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند گفتند: «این مرد واقعاً همان پیامبر وعده شده است.» ۴۱ دیگران گفتند: «او مسیح است.» و عده ای هم گفتند: «آیا مسیح از جلیل ظهور می کند؟» ۴۲ مگر کلام خدا نمی گوید که مسیح از خاندان داود و اهل دهکده داود یعنی بیت لحم ظهور می کند؟» ۴۳ به این ترتیب درباره او در میان جمعیت دو دستگی بوجود آمد. ۴۴ عده ای خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی ایمانی سران یهود

۴۵ بعد از آن نگهبانان پیش سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی برگشتند. آن ها از نگهبانان پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟» ۴۶ نگهبانان جواب دادند: «تا به حال هیچ کس مانند این مرد سخن نگفته است.» ۴۷ فریسی ها در جواب گفتند: «آیا او شما را هم گمراه کرده است؟ آیا کسی از رؤسا و فریسی ها به او گرویده است؟» ۴۹ و اما این آدم هائی که از شریعت بی خبرند، خدا زده هستند! ۵۰ نیکو دیموس، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آن ها بود، از آن ها پرسید: ۵۱ «آیا شریعت به ما اجازه می دهد سر کسی حکم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار

او دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود. ۳۱ ولی عده زیادی به او ایمان آوردند و می گفتند: «آیا وقتی مسیح ظهور کند از این شخص بیشتر معجزه می نماید؟»

کوشش برای توقیف عیسی

۳۲ فریسی ها آنچه را که مردم درباره او بطور پنهانی می گفتند شنیدند. پس آن ها و سران کاهنان نگهبانی را فرستادند تا عیسی را توقیف کنند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «فقط مدت کوتاهی با شما خواهم بود و بعد به نزد کسی که مرا فرستاده است خواهم رفت. ۳۴ شما به دنبال من خواهید گشت، اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی توانید بیائید.» ۳۵ پس یهودیان به یکدیگر گفتند: «کجا می خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم؟ آیا می خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پراکنده هستند و به یونانیان تعلیم دهد؟» ۳۶ او می گوید: به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جایی که من خواهم بود شما نمی توانید بیائید. مقصد او از این حرف چیست؟»

نهرهای آب زنده

۳۷ در آخرین روز که مهمترین روز عید بود عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: «اگر کسی تشنه است پیش من بیاید و بنوشد. ۳۸ چنانکه کلام خدا می فرماید: نهرهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت.» ۳۹ این سخنان را درباره روح القدس، که به

کرده است؟»^{۵۲} در جواب به او گفتند: «مگر تو هم جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نکرده است.»

«هیچ کس، ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو را ملامت نمی‌کنم، برو و دیگر گناه نکن.»

عیسی نور جهان است

زنی که در حین زنا گرفته شد

^{۱۱} عیسی باز به مردم گفت: «من نور دنیا هستم، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد، بلکه نور زندگی را خواهد داشت.»^{۱۳} پیروان فرقه فریسی به او گفتند: «تو درباره خودت شهادت می‌دهی پس شهادت تو اعتباری ندارد.»^{۱۴} عیسی در جواب گفت: «من حتی اگر بر خود شهادت بدهم، شهادتم اعتباری دارد، زیرا من می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم ولی شما نمی‌دانید که من از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.^{۱۵} شما از نظر انسانی قضاوت می‌کنید، ولی من درباره هیچ کس چنین قضاوت نمی‌کنم.^{۱۶} اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است.^{۱۷} در شریعت شما هم نوشته شده است، که گواهی دو شاهد اعتبار دارد:^{۱۸} یکی خود من هستم که بر خود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر، پدری است که مرا فرستاد.»^{۱۹} به او گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی جواب داد: «شما نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.»^{۲۰} عیسی این سخنان را هنگامی که در بیت المال عبادتگاه تعلیم می‌داد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

[پس آن‌ها همه به خانه‌های خود رفتند اما عیسی به کوه زیتون رفت.^۲ و صبح وقت باز به عبادتگاه آمد و همه مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنها مشغول شد. در این وقت علما و فریسی‌ها زنی را که در حین عمل زنا گرفته بودند پیش او آوردند و میان جمیعت ایستاده کردند^۴ آنها به او گفتند: «ای استاد، این زن را در حین عمل زنا گرفته ایم.^۵ موسی در تورات به ما امر کرده است که چنین زنان باید سنگسار شوند. اما تو در این باره چه می‌گویی؟»^۶ آنها از روی امتحان این را گفتند تا دلیلی برای تهمت او پیدا کنند. اما عیسی سر بزیر افکند و با انگشت خود روی زمین می‌نوشت،^۷ ولی چون آنها با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت: «آن کسی که در میان شما بی‌گناه است، سنگ اول را به او بزند.»^۸ عیسی باز سر خود را بزیر افکند و بر زمین می‌نوشت.^۹ وقتی آن‌ها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک به یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در بین ایستاده بود باقی ماند.^{۱۰} عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آن‌ها کجا رفتند؟ کسی تو را ملامت نکرد؟»^{۱۱} زن گفت:

آزادی و بردگی

۳۱ سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: «اگر مطابق تعالیم من عمل کنید، در واقع پیرو من خواهید بود^{۳۲} و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»^{۳۳} آن‌ها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده ایم. مقصد تو از اینکه می‌گوئی شما آزاد خواهید شد چیست؟»^{۳۴} عیسی به ایشان گفت: «بیقین بدانید که هرکسی که گناه می‌کند برده گناه است^{۳۵} و برده همیشه در میان اهل خانه نمی‌ماند ولی پسر همیشه می‌ماند.»^{۳۶} پس اگر پسر، شما را آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود.^{۳۷} می‌دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید، اما چون سخنان من در دل‌های شما جائی ندارد، می‌خواهید مرا بکشید.^{۳۸} من درباره آنچه در حضور پدر دیده‌ام سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید انجام می‌دهید.»^{۳۹} آن‌ها در جواب گفتند: «ابراهیم پدر ما است.» عیسی به آن‌ها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، اعمال او را به جا می‌آوردید،^{۴۰} ولی حالا می‌خواهید مرا بکشید در حالی که من همان کسی هستم که حقیقت را آن‌چنان که از خدا شنیده‌ام به شما می‌گویم. ابراهیم چنین کاری نکرد.^{۴۱} شما کارهای پدر خود را بجا می‌آورید.» آن‌ها به او گفتند: «ما حرام زاده نیستیم، ما یک پدر داریم و آن خود خداست.»^{۴۲} عیسی به آن‌ها

جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و شما به دنبال من خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جائی که من می‌روم نمی‌توانید بیایید.»^{۲۲} یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می‌گویی که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید، آیا منظور اینست که او می‌خواهد خود را بکشد؟»^{۲۳} عیسی به آن‌ها گفت: «شما به این عالم پائین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده‌ام، شما از این جهان هستید، ولی من از این جهان نیستم.»^{۲۴} به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»^{۲۵} آن‌ها از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم.^{۲۶} چیزهای زیادی دارم که درباره شما بگویم و داوری نمایم اما فرستنده من حق است و من آنچه را که از او می‌شنوم به جهان اعلام می‌کنم.»^{۲۷} آن‌ها نفهمیدند که او درباره پدر با آنها صحبت می‌کند.^{۲۸} به همین دلیل عیسی به آنها گفت: «وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست، که من او هستم و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همانطور که پدر به من تعلیم داده است سخن می‌گویم.»^{۲۹} فرستنده من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خوشنود می‌سازد به عمل می‌آورم.»^{۳۰} در نتیجه این سخنان بسیاری به او گرویدند.

و همه پیامبران مردند ولی تو می گوئی: هرکه از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.^{۵۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه پیامبران که مرده اند بزرگتر هستی؟ فکر می کنی که هستی؟»^{۵۴} عیسی جواب داد: «اگر من خود را آدم بزرگی بدانم این بزرگی ارزشی ندارد، آن پدر من است که مرا بزرگی و جلال می بخشد، همان کسی که شما می گوئید خدای شماست.^{۵۵} شما هیچ وقت او را نشناخته اید، اما من او را می شناسم و اگر بگویم که او را نمی شناسم، مانند شما دروغگو خواهم بود، ولی من او را می شناسم و آنچه می گوید اطاعت می کنم.^{۵۶} پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند، خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد.»^{۵۷} یهودیان به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی؟»^{۵۸} عیسی به ایشان گفت: «بیقین بدانید پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم.»^{۵۹} آن ها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد و عبادتگاه را ترک کرد و رفت.

شفای کور مادر زاد

وقتی از محلی می گذشت، کور مادرزادی را دید.^۱ شاگردانش از او پرسیدند: «ای استاد، به علت گناه کی بود که این مرد، نابینا دنیا آمد؟ خود او گناهکار بود یا والدینش؟»^۲ عیسی جواب داد: «نه از گناه خودش بود و نه از والدینش، بلکه تا در وجود او کارهای

گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید؛ زیرا من از جانب خدا آمده ام و در بین شما هستم. من خودسرانه نیامده ام، بلکه او مرا فرستاد.^۳ چرا سخنان مرا نمی فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید.^۴ شما فرزندان پدر خود شیطان هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می آورید. او از اول قاتل بود و از راستی بی خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می گوید مطابق سرشت خود رفتار می نماید زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ ها است.^۵ اما من چون حقیقت را به شما می گویم، به من ایمان نمی آورید.^۶ کدام یک از شما می تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می گویم، چرا به من ایمان نمی آورید؟^۷ کسی که از خدا باشد، به کلام خدا گوش می دهد. شما به کلام خدا گوش نمی دهید، چون از خدا نیستید.»

عیسی و ابراهیم

^۸ یهودیان در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتم که تو سامری و دیوانه هستی؟»^۹ عیسی گفت: «من دیوانه نیستم، بلکه به پدر خود احترام می گذارم ولی شما مرا بی حرمت می سازید.^{۱۰} من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می کند.^{۱۱} بیقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.»^{۱۲} یهودیان به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیوانه هستی. ابراهیم

خدا آشکار گردد. ^۴ تا وقتی روز است، باید کارهای فرستنده خود را به انجام برسانیم. وقتی شب می آید کسی نمی تواند کار کند. ^۵ تا وقتی در دنیا هستم، نور دنیا هستم. ^۶ وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گِل ساخت و گِل را به چشمان کور مالید ^۷ و به او گفت: «برو و در حوض سیلوحا (یعنی فرستاده) چشم های خود را بشوی.» پس رفت و شست و با چشمان باز برگشت.

^۸ پس همسایگان و کسانی که او را در وقتی که گدائی می کرد می شناختند گفتند: «آیا این همان شخصی نیست که می نشست و گدائی می کرد؟» ^۹ بعضی گفتند: «این همان شخص است.» اما دیگران گفتند: «نه، این شخص به او شباهت دارد.» ولی او خودش گفت: «من همان شخص هستم.» ^{۱۰} از او پرسیدند: «پس چشمان تو چگونه باز شد؟» ^{۱۱} او در جواب گفت: «شخصی که اسمش عیسی است گِل ساخت و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض سیلوحا بروم و بشویم. من هم رفتم و خود را شستم و بینا شدم.» ^{۱۲} آن ها پرسیدند: «آن شخص کجاست؟» جواب داد: «نمی دانم.»

تحقیق درباره شفای کور مادرزاد

^{۱۳} آن ها آن مرد را که قبلاً نابینا بود، نزد فریسی ها بردند، ^{۱۴} زیرا عیسی در روز سَبْت گِل ساخته و چشمان او را باز کرده بود. ^{۱۵} در این وقت پیروان فرقه فریسی از او پرسیدند، که چگونه بینا شده است. آن مرد به آنها گفت: «او روی چشمانم

گِل مالید و من شستم و حالا می توانم بینم.» ^{۱۶} عده ای از فریسی ها گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون روز سَبْت را رعایت نمی کند.» دیگران گفتند: «شخص گناهکار چگونه می تواند چنین معجزاتی بنماید؟» و در میان آنها دو دستگی بوجود آمد.

^{۱۷} آن ها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: «نظر تو در باره آن کسی که می گوئی چشمان تو را باز کرد چیست؟» او جواب داد: «او یک نبی است.» ^{۱۸} ولی یهودیان باور نمی کردند که آن مرد کور بوده و بینائی خود را باز یافته است تا اینکه والدین او را خواستند. ^{۱۹} از آنها پرسیدند: «آیا این مرد پسر شماست؟ آیا شهادت می دهید که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون می تواند ببیند؟» ^{۲۰} والدین آن شخص در جواب گفتند: «ما می دانیم که او پسر ما می باشد و نابینا به دنیا آمده است. ^{۲۱} اما نمی دانیم اکنون چگونه می تواند ببیند یا چه کسی چشمان او را باز کرده است. از خودش پرسید، او بالغ است و حرف خود را خواهد زد.» ^{۲۲} والدین او چون از یهودیان می ترسیدند اینطور جواب دادند، زیرا یهودیان قبلاً موافقه کرده بودند که هر کس اقرار کند که عیسی، مسیح است او را از کنیسه اخراج نمایند. ^{۲۳} از این جهت والدین آن مرد گفتند: «از خودش پرسید، او بالغ است.»

^{۲۴} پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود، خواسته گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می دانیم که این شخص گناهکار است.»

به او ایمان آورم؟»^{۳۷} عیسی به او گفت: «تو او را دیده ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می گوید.»^{۳۸} او گفت: «خداوندا، ایمان دارم.» و در مقابل عیسی سجده کرد.

^{۳۹} عیسی سپس گفت: «من به خاطر داوری به این دنیا آمده ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند.»^{۴۰} بعضی از پیروان فرقه فریسی که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: «آیا مقصدت این است که ما هم کور هستیم؟»^{۴۱} عیسی به ایشان گفت: «اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید، اما چون می گوئید بینا هستیم، به همین دلیل هنوز در گناه هستید.»

مثل آغل گوسفندان

«بییقین بدانید هرکه از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است.»^۲ اما کسی که از در وارد شود چوپان گوسفندان است.^۳ دربان در را برای او باز می کند و گوسفندان صدایش را می شنوند. او گوسفندان خود را به نام می خواند و آنها را بیرون می برد.^۴ وقتی گوسفندان خود را بیرون می برد خودش در پیشاپیش آن ها حرکت می کند و گوسفندان به دنبالش می روند زیرا صدای او را می شناسند.^۵ به دنبال آدم ناشناس نمی روند بلکه از او می گریزند زیرا صدای بیگانگان را نمی شناسند.»^۶ عیسی این مثل را برای ایشان آورد ولی آن ها مقصد او را نفهمیدند.

^{۲۵} آن مرد جواب داد: «اینکه او گناهکار است یا نه من نمی دانم فقط یک چیز می دانم که کور بودم و اکنون می بینم.»^{۲۶} آن ها پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟»^{۲۷} جواب داد: «من همین حالا به شما گفتم و گوش ندادید. چرا می خواهید دوباره بشنوید؟ آیا شما هم می خواهید شاگرد او شوید؟»^{۲۸} پس به او بد و رد گفتند: «خودت شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی هستیم.»^{۲۹} ما می دانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی در مورد این شخص ما نمی دانیم که او از کجا آمده است.»^{۳۰} آن مرد در جواب آنها گفت: «چیز عجیبی است که شما نمی دانید او از کجا آمده است در حالی که چشمان مرا باز کرده است.»^{۳۱} همه می دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود ولی اگر کسی خداپرست باشد و اراده خدا را بجا آورد، خدا دعاهای او را می شنود.^{۳۲} از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادرزادی را باز کرده باشد.^{۳۳} اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود، نمی توانست کاری بکند.»^{۳۴} به او گفتند: «تو که در گناه متولد شده ای، به ما تعلیم می دهی؟» و بعد او را از کنیسه بیرون کشیدند.

کور دلان

^{۳۵} وقتی عیسی شنید که او را از کنیسه بیرون کرده اند او را پیدا کرد و از او پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟»^{۳۶} آن مرد جواب داد: «ای آقا، کیست تا

چوپان نیکو

می‌کنم. اختیار دارم که آن را فدا سازم و اختیار دارم که آن را باز به دست آورم.

پدر این امر را به من داده است.»

^{۱۹} به خاطر این سخنان، بار دیگر در بین یهودیان دو دستگی به وجود آمد. ^{۲۰} بسیاری از آنها گفتند: «او روح ناپاک دارد و دیوانه است. چرا به سخنان او گوش می‌دهید؟» ^{۲۱} دیگران گفتند: «کسی که دیوانه است نمی‌تواند اینطور سخن بگوید. آیا روح ناپاک می‌تواند چشمان کور را باز نماید؟»

یهودیان عیسی را نمی‌پذیرند

^{۲۲} وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرا رسید، زمستان بود ^{۲۳} و عیسی در عبادتگاه و در داخل رواق سلیمان قدم می‌زد. ^{۲۴} یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند: «تا چه وقت ما را در شک می‌گذاری؟ اگر مسیح هستی آشکارا بگو.» ^{۲۵} عیسی گفت: «من به شما گفته‌ام اما شما باور نمی‌کنید. کارهایی که به نام پدر انجام می‌دهم بر من شهادت می‌دهند. ^{۲۶} اما شما چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی‌آورید. ^{۲۷} گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آن‌ها را می‌شناسم و آن‌ها به دنبال من می‌آیند. ^{۲۸} من به آن‌ها زندگی ابدی می‌بخشم و آن‌ها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را از دست من بگیرد. ^{۲۹} پدری که آنها را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ کس نمی‌تواند آن‌ها را از دست پدر من بگیرد. ^{۳۰} من و پدر یک هستیم.»

^۷ پس عیسی بار دیگر به آن‌ها گفت: «بیقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم. ^۸ همه کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنها گوش ندادند. ^۹ من در هستم، هرکه به وسیله من وارد شود نجات می‌یابد و به داخل و خارج می‌رود و علوفه پیدا می‌کند. ^{۱۰} دزد می‌آید تا بدزدد، بکشد و نابود سازد. من آمده‌ام تا آدمیان زندگی یابند و آن را بطور کامل داشته باشند. ^{۱۱} من چوپان نیکو هستم، چوپان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می‌سازد ^{۱۲} اما مزدوری که چوپان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببینند که گرگ می‌آید گوسفندان را می‌گذارد و فرار می‌کند. آنگاه گرگ به گله حمله می‌کند و گوسفندان را پراکنده می‌سازد. ^{۱۳} او می‌گریزد چون مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ^{۱۴} من چوپان نیکو هستم، من گوسفندان خود را می‌شناسم و آن‌ها هم مرا می‌شناسند. ^{۱۵} همانطور که پدر مرا می‌شناسد، من هم پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌سازم. ^{۱۶} من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند، باید آن‌ها را نیز بیاورم. آن‌ها صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک چوپان خواهند شد. ^{۱۷} پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می‌کنم تا آن را بار دیگر باز یابم. ^{۱۸} هیچ کس جان مرا از من نمی‌گیرد، من به خواهش خود آن را فدا

مرگ ایلعازر

مردی به نام ایلعازر، از اهالی بیت عنیا یعنی دهکده مریم و خواهرش مرتا، مریض بود. ^۱ مریم همان بود که به پاهای خداوند عطر ریخت و آن ها را با موهای خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود. ^۲ پس خواهرانش برای عیسی پیغام فرستادند که: «ای خداوند، آن کسی که تو او را دوست داری بیمار است.» ^۳ وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله ای برای جلال خداست تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد.»

^۴ عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را دوست می داشت. ^۵ پس وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد دو روز دیگر در جایی که بود توقف کرد ^۶ و سپس به شاگردان گفت: «بیاید باز هم به یهودیه برویم.» ^۷ شاگردان به او گفتند: «ای استاد، هنوز از آن وقت که یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند چیزی نگذشته است. آیا باز هم می خواهی به آنجا بروی؟» ^۸ عیسی جواب داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه می رود لغزش نمی خورد زیرا نور این جهان را می بیند. ^۹ اما اگر کسی در شب راه برود می لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.» ^{۱۰} عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر خوابیده است اما من می روم تا او را

^{۱۱} بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند. ^{۱۲} عیسی به آن ها گفت: «من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده ام. به خاطر کدامیک از آن ها مرا سنگسار می کنید؟» ^{۱۳} یهودیان در جواب گفتند: «برای کارهای نیک نیست که می خواهیم تو را سنگسار کنیم، بلکه به خاطر کفر توست. تو که یک انسان هستی ادعای خدایی می کنی!» ^{۱۴} عیسی در جواب گفت: «مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید؟ ^{۱۵} اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کرده اند خدایان خوانده است و ما می دانیم که کلام خدا هرگز باطل نمی شود، ^{۱۶} پس چرا به من که پدر، مرا برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفر می دهید وقتی می گویم پسر خدا هستم؟ ^{۱۷} اگر من کارهای پدرم را به جا نمی آورم به من ایمان نیاورید ^{۱۸} و اما اگر کارهای او را انجام می دهم حتی اگر به من ایمان نمی آورید به کارهای من ایمان بیاورید تا بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و من در او.»

^{۱۹} پس بار دیگر آن ها می خواستند او را دستگیر کنند اما از نظر ایشان دور شد. ^{۲۰} باز عیسی از دریای اردن گذشته به جایی که یحیی قبلاً تعمید می داد، رفت و در آنجا ماند. ^{۲۱} بسیاری از مردم پیش او آمدند و گفتند: «یحیی هیچ معجزه ای نکرد اما آنچه او درباره این مرد گفت راست بود.» ^{۲۲} در آنجا بسیاری به عیسی ایمان آوردند.

به من ایمان بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟»^{۲۷} مرتا گفت: «بلی، خداوندا، من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می‌باید به دنیا بیاید.»

عیسی گریه می‌کند

^{۲۸} پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواهد.»^{۲۹} وقتی مریم این را شنید فوراً برخاست و به طرف عیسی رفت. ^{۳۰} عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت. ^{۳۱} یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون می‌رود به دنبال او رفتند و با خود می‌گفتند که او می‌خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند.

^{۳۲} همین که مریم به جایی که عیسی بود آمد و او را دید، به پایهای او افتاده گفت: «خداوندا، اگر در این جا می‌بودی برادرم نمی‌مُرد.»^{۳۳} عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد ^{۳۴} و پرسید: «او را کجا گذاشته‌اید؟» جواب دادند: «خداوندا، بیا و ببین.»^{۳۵} عیسی گریست. ^{۳۶} یهودیان گفتند: «ببینید چقدر او را دوست داشت؟»^{۳۷} اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد نمی‌توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟»

بیدار کنم.»^{۱۲} شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد.»^{۱۳} عیسی از مرگ او سخن می‌گفت اما آن‌ها تصور کردند مقصد او خواب معمولی است. ^{۱۴} آنگاه عیسی بطور واضح به آن‌ها گفت: «ایلعازر مرده است.»^{۱۵} به خاطر شما خوشحالم که آنجا نبوده‌ام چون حالا می‌توانید ایمان بیاورید. بیایید پیش او برویم.»^{۱۶} توما که او را دوگانگی می‌گفتند به دیگر شاگردان گفت: «بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

عیسی قیامت و زندگی است

^{۱۷} وقتی عیسی به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده‌اند. ^{۱۸} بیت عنیا کمتر از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت ^{۱۹} و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند تا به خاطر مرگ برادرشان آن‌ها را تسلی دهند. ^{۲۰} مرتا همینکه شنید عیسی در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند. ^{۲۱} مرتا به عیسی گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا می‌بودی برادرم نمی‌مُرد. ^{۲۲} با وجود این می‌دانم که حالا هم هرچه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.»^{۲۳} عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.»^{۲۴} مرتا گفت: «می‌دانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.»^{۲۵} عیسی گفت: «من قیامت و زندگی هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، زندگی خواهد داشت ^{۲۶} و کسی که زنده باشد و

ایلعازر زنده می شود

۳۸ پس عیسی در حالی که از دل آه می کشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی پیش روی آن گذاشته بودند. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا خواهر ایلعازر گفت: «خداوندا، حالا چهار روز از مرگ او می گذرد و بو گرفته است.» ۴۰ عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از پیش روی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیده ای. ۴۲ من می دانستم که تو همیشه سخن مرا می شنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده اند این را گفتم تا آن ها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای.» ۴۳ پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ آن مرده، در حالی که دست ها و پاهایش با کفن بسته شده و صورتش با دستمال پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آن ها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

نقشه برای قتل عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۱-۵ و مرقس

۱۴: ۱-۲ و لوقا ۲۲: ۱-۲)

۴۵ بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند. ۴۶ اما بعضی از آن ها پیش فریسی ها رفتند و کارهایی را که عیسی انجام

داده بود به آن ها گزارش دادند. ۴۷ فریسی ها و سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسه ای تشکیل دادند و گفتند: «چه کنیم؟ این مرد معجزات زیادی می کند. ۴۸ اگر او را همینطور آزاد بگذاریم همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آن وقت رومیان خواهند آمد و جا و ملت ما را خواهند گرفت.» ۴۹ یکی از آن ها یعنی قیافا که در آن سال کاهن اعظم بود گفت: «شما اصلاً چیزی نمی دانید. ۵۰ متوجه نیستید که لازم است یک نفر به خاطر قوم بمیرد تا ملت ما به کلی نابود نشود.» ۵۱ او این سخن را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود پیشگویی کرد که عیسی در راه قوم یهود خواهد مُرد ۵۲ و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که پرانگنده هستند بصورت یک بدن واحد به هم پیوندند. ۵۳ از آن روز به بعد آن ها نقشه قتل او را کشیدند. ۵۴ بعد از آن عیسی دیگر به طور آشکار در بین یهودیان رفت و آمد نمی کرد، بلکه از آنجا به ناحیه ای نزدیک بیابان به شهری به نام افرایم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.

۵۵ عید فصح یهودیان نزدیک بود و عده زیادی از آبادی های اطراف به اورشلیم آمدند تا پیش از عید خود را تطهیر نمایند. ۵۶ آن ها در جستجوی عیسی بودند و در عبادتگاه به یکدیگر می گفتند: «او به عید نخواهد آمد. نظر شما چیست؟» ۵۷ اما سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی امر کرده بودند که هر که بداند عیسی کجاست اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

تنها عیسی بلکه ایلعازر را هم که زنده کرده بود ببینند. ^{۱۰} بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلعازر را نیز بکشند، ^{۱۱} زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روگردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم
(همچنین در متی ۲۱: ۱-۱۱ و مرقس ۱۱: ۱-۱۱ و لوقا ۱۹: ۲۸-۴۰)

^{۱۲} فردای آن روز جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند. وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، ^{۱۳} شاخه های درخت خرما را به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آن ها فریاد می کردند: «هوشیاعانا، فرخنده باد پادشاه اسرائیل که به نام خداوند می آید.» ^{۱۴} عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام خدا می فرماید: ^{۱۵} «ای دختر سهیون، دیگر نترس، اکنون پادشاه تو که بر کره الاغی سوار است می آید.» ^{۱۶} در ابتدا مقصد این چیزها برای شاگردان روشن نبود اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید آن ها بیاد آوردند که این چیزها درباره او نوشته شده بود و همانطور هم آن ها برای او انجام داده بودند.

^{۱۷} موقعی که عیسی ایلعازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عده زیادی حضور داشتند. آن ها آنچه را که دیده و شنیده بودند نقل کردند. ^{۱۸} به این دلیل آن جمعیت بزرگ به استقبال عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام داده بود. ^{۱۹} فریسی ها به یکدیگر

تدهین عیسی بوسیله مریم
(همچنین در متی ۲۶: ۶-۱۳ و مرقس ۱۴: ۳-۹)

۱۲ شش روز پیش از عید فصیح، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعازر یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود، آمد. ^۲ آن ها در آنجا برای او دعوتی ترتیب کردند. مرتا خدمت می کرد و ایلعازر با مهمانان پهلوی عیسی سر دسترخوان نشست. ^۳ آنگاه مریم پیمانۀ ای از عطر بسیار گرانبها که روغن سنبل خالص بود آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با موهای خود آن ها را خشک کرد بطوری که آن خانه از بوی عطر پُر شد. ^۴ در این وقت یهودای اسخریوطی پسر شمعون که یکی از شاگردان عیسی بود و بزودی تسلیم کننده وی می شد گفت: ^۵ «چرا این عطر به قیمت سه صد سکه نقره فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟» ^۶ او این را از روی دلسوزی برای فقرا نگفت، بلکه به این دلیل گفت که خودش مسئول کیسه پول و شخص دزدی بود و از پولی که به او می دادند بر می داشت. ^۷ عیسی گفت: «با او کاری نداشته باش، بگذار آن را تا روزی که مرا دفن می کنند نگه دارد. ^۸ فقرا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه با شما نخواهم بود.»

دسیسه بر ضد ایلعازر

^۹ عده زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است. پس آمدند تا نه

گفتند: «نمی بینید که هیچ کاری از شما ساخته نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می خواهند عیسی را ببینند

۲۰ در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند عده ای یونانی بودند. ۲۱ آن ها نزد فیلیپس که اهل بیتسیدای جلیل بود آمدند و گفتند: «ای آقا، ما می خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس رفت و این را به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آن ها رفتند و به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی به آن ها گفت: «ساعت آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ بیقین بدانید که اگر دانه گندم به داخل خاک نرود و نمیرد، هیچ وقت از یک دانه بیشتر نمی شود اما اگر بمیرد دانه های بی شماری به بار می آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را از دست می دهد و کسی که در این دنیا از جان خود بگذرد آن را تا به زندگی ابدی حفظ خواهد کرد. ۲۶ اگر کسی می خواهد مرا خدمت کند به دنبال من بیاید و هر جا من باشم خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر من او را سرفراز خواهد کرد.»

بی ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از پیش آنها رفت و پنهان شد. ۳۷ با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنها انجام داد آن ها به او ایمان نیاوردند، ۳۸ تا سخن اشعیای نبی تمام شود که گفته بود: «ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده و آیا بازوی خداوند به کسی آشکار گردیده است؟» ۳۹ پس آن ها نتوانستند ایمان آورند، زیرا

گفتند: «نمی بینید که هیچ کاری از شما ساخته نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می خواهند عیسی را ببینند

۲۰ در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند عده ای یونانی بودند. ۲۱ آن ها نزد فیلیپس که اهل بیتسیدای جلیل بود آمدند و گفتند: «ای آقا، ما می خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس رفت و این را به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آن ها رفتند و به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی به آن ها گفت: «ساعت آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ بیقین بدانید که اگر دانه گندم به داخل خاک نرود و نمیرد، هیچ وقت از یک دانه بیشتر نمی شود اما اگر بمیرد دانه های بی شماری به بار می آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را از دست می دهد و کسی که در این دنیا از جان خود بگذرد آن را تا به زندگی ابدی حفظ خواهد کرد. ۲۶ اگر کسی می خواهد مرا خدمت کند به دنبال من بیاید و هر جا من باشم خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر من او را سرفراز خواهد کرد.»

سخن عیسی درباره مرگش

۲۷ همین حالا جان من مضطرب است. چه بگویم؟ آیا بگویم: «ای پدر مرا از این ساعت برهان؟» اما برای همین منظور من به این ساعت رسیده ام. ۲۸ ای پدر، نام خود را جلال بده.» در آن وقت

۵۰ و من می دانم که فرمان او زندگی ابدی است. پس آنچه من می گویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

شستن پاهای شاگردان

یک روز پیش از عید فصیح بود. عیسی فهمید که ساعتش

۱۳

فرا رسیده است و می بایست این جهان را ترک کند و پیش پدر برود. او که همیشه به متعلقان خود در این دنیا محبت می داشت، آن ها را تا به آخر محبت داشت. ^۲ وقت خوردن نان شب بود و شیطان قبلاً یهودای اسخریوطی پسر شمعون را شورانده بود که عیسی را تسلیم نماید. ^۳ عیسی که می دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او می رود، ^۴ از سر دسترخوان برخاسته، لباس خود را کنار گذاشت و قدیفه ای گرفته به کمر بست. ^۵ بعد از آن در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک کردن آن ها با قدیفه ای که به کمر بسته بود. ^۶ وقتی نوبت به شمعون پتروس رسید او به عیسی گفت: «ای خداوند، آیا تو می خواهی پاهای مرا بشویی؟» ^۷ عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی فهمی من چه می کنم ولی بعداً خواهی فهمید.» ^۸ پتروس گفت: «هرگز نمی گذارم پاهای مرا بشویی.» عیسی به او گفت: «اگر تو را نشویم تو در من حصه نخواهی داشت.» ^۹ شمعون پتروس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشوی.» ^{۱۰} عیسی گفت: «کسی که

اشعیا باز هم فرموده است: ^{۴۰} «چشمان آن ها را نابینا و دل های شان را سخت گردانیده است تا با چشمان خود نبینند و با دل های خود نفهمند و به سوی من باز نگردند تا ایشان را شفا دهم.» ^{۴۱} اشعیا این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و درباره او سخن گفت.

^{۴۲} با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند. ولی به خاطر فریسی ها و از ترس از آنکه مبادا از کنیسه خارج شوند به ایمان خود اقرار نمی کردند، ^{۴۳} زیرا آنها تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و عزتی که از جانب خداست دوست می داشتند.

داوری بوسیله کلام عیسی

^{۴۴} پس عیسی با صدای بلند گفت: «هرکه به من ایمان بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. ^{۴۵} هرکه مرا می بیند فرستنده مرا دیده است. ^{۴۶} من نوری هستم که به دنیا آمده ام تا هرکه به من ایمان آورد در تاریکی نماند، ^{۴۷} اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من در حق او داوری نمی کنم، زیرا نیامده ام تا دنیا را ملامت سازم بلکه تا دنیا را نجات بخشم. ^{۴۸} داوری هست که هرکه مرا رد کند و سخنانم را قبول نکند او را ملامت می سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخرت او را ملامت خواهد ساخت. ^{۴۹} چون من از خود سخن نمی گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم

پیشگویی دربارهٔ تسلیم شدن
(همچنین در متی ۲۶: ۲۰ - ۲۵ و مرقس
۱۴: ۱۷ - ۲۱ و لوقا ۲۲: ۲۱ - ۲۳)

۱۱ وقتی عیسی این را گفت روحاً سخت پریشان شد و به طور آشکار فرمود: «به یقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد.»^{۲۲} شاگردان با شک و تردید به یکدیگر می دیدند زیرا نمی دانستند این را دربارهٔ کدام یک از آن ها می گوید.^{۲۳} یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می داشت پهلوی او نشسته بود.^{۲۴} پس شمعون پطرس با اشاره از او خواست از عیسی بپرسد که او دربارهٔ کدام یک از آن ها صحبت می کند.^{۲۵} بنابراین آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟»^{۲۶} عیسی جواب داد: «من این لقمه نان را در کاسه تر کرده به او می دهم، او همان شخص است.» پس وقتی لقمه نانرا در کاسه تر کرد، آن را به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد.^{۲۷} همینکه یهودا لقمه را گرفت شیطان در هست او درآمد. عیسی به او گفت: «آنچه را می کنی زودتر بکن.»^{۲۸} ولی از کسانی که سر دسترخوان بودند هیچ کس نفهمید مقصد او از این سخن چه بود.^{۲۹} بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کیسهٔ پول بود عیسی به او می گوید که هرچه برای عید لازم دارند خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد.^{۳۰} همینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود.

غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش. او از سر تا پا پاک است و شما پاک هستید، ولی نه همه.»^{۱۱} چون او می دانست چه کسی او را تسلیم خواهد نمود، به همین دلیل گفت همهٔ شما پاک نیستید.

۱۲ بعد از آنکه پاهای آنها را شست و لباس خود را پوشید و دوباره سر دسترخوان نشست، از آن ها پرسید: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟»^{۱۳} شما مرا استاد و خداوند خطاب می کنید و درست هم می گوئید زیرا که چنین هستم.^{۱۴} پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شسته ام، شما هم باید پاهای یکدیگر را بشوئید.^{۱۵} به شما نمونه ای دادم تا همانطور که من با شما رفتار کردم شما هم رفتار کنید.^{۱۶} به یقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستندهٔ خویش بزرگتر نیست.^{۱۷} هرگاه اینرا فهمیدید، خوشا به حال شما اگر به آن عمل نمائید.

۱۸ آنچه می گویم مربوط به همهٔ شما نیست. من کسانی را که برگزیده ام می شناسم. اما این پیشگوئی باید تمام شود: آن کس که با من نان می خورد، برضد من برخاسته است.^{۱۹} اکنون پیش از وقوع این را به شما می گویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که من هستم.^{۲۰} بیقین بدانید هر که، کسی را که من می فرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هر که مرا بپذیرد فرستندهٔ مرا پذیرفته است.»

فرمان نو

عیسی یگانه راه به سوی خداست

۳۱ وقتی یهودا بیرون رفت عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال می یابد و به وسیله او خدا نیز جلال می یابد. ۳۲ و اگر خدا به وسیله او جلال یابد خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال به زودی شروع می شود. ۳۳ ای فرزندان من، زمانی کوتاه با شما هستم. آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همانطور که به یهودیان گفتم اکنون به شما هم می گویم آن جایی که من میروم شما نمی توانید بیایید. ۳۴ به شما حکم نو می دهم: یکدیگر را دوست بدارید. همانطور که من شما را دوست داشته ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. ۳۵ اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶: ۳۱ - ۳۵ و مرقس

۱۴: ۲۷ - ۳۱ و لوقا ۲۲: ۳۱ - ۳۴)

۳۶ شمعون پطرس به او گفت: «ای خداوند، کجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم تو حالا نمی توانی به دنبال من بیایی، اما بعدها خواهی آمد.» ۳۷ پطرس گفت: «ای خداوند، چرا نمی توانم همین حالا دنبال تو بیایم؟ من حاضرم جان خود را به خاطر تو بدهم.» ۳۸ عیسی به او جواب داد: «آیا حاضر هستی جان خود را به خاطر من بدهی؟ بیقین بدان که پیش از بانگ خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»

۱۴

دل های شما پریشان نشود. به خدا توکل نمائید، به من نیز ایمان داشته باشید. ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است. اگر چنین نمی بود، به شما می گفتم. من می روم تا مکانی برای شما آماده سازم. ۳ پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می آیم و شما را پیش خود می برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید. ۴ شما می دانید به کجا می روم و راه آن را نیز می دانید. ۵ «توما گفت: «ای خداوند، ما نمی دانیم تو به کجا می روی، پس چگونه می توانیم راه را بدانیم.» ۶ عیسی به او گفت: «من راه و راستی و زندگی هستم، هیچ کس جز بوسیله من نزد پدر نمی آید. ۷ اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید، از این پس شما او را می شناسید و او را دیده اید.» ۸ فیلیپس به او گفت: «ای خداوند، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است.» ۹ عیسی به او گفت: «ای فیلیپس، در این مدت طولانی، من با شما بوده ام و تو هنوز مرا نشناخته ای؟ هرکه مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه می گویی پدر را به ما نشان بده؟ ۱۰ آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است. سخنانی که به شما می گویم از خودم نیست. آن پدری که در من ساکن است همه این کارها را انجام می دهد. ۱۱ به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است. در غیر این صورت به خاطر اعمالی که

از من دیده اید به من ایمان داشته باشید. ^{۱۲} بییقین بدانید هرکه به من ایمان بیاورد آنچه را من می‌کنم خواهد کرد و حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر می‌روم ^{۱۳} و هرچه به نام من بخواهید آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد. ^{۱۴} اگر چیزی به نام من بخواهید آن را انجام خواهم داد.

^{۱۵} این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم، ^{۱۶} اما پشتیبان شما یعنی روح القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام به یاد شما خواهد آورد. ^{۱۷} سلامتی برای شما به جا می‌گذارم، من سلامتی خود را به شما می‌دهم. دنیا نمی‌تواند آن سلامتی را به طوری که من به شما می‌دهم بدهد. دل‌های شما پریشان نشود و ترسان نباشید. ^{۱۸} شنیدید که به شما گفتم من می‌روم ولی نزد شما برمی‌گردم. اگر مرا دوست می‌داشتید از شنیدن اینکه من پیش پدر می‌روم شاد می‌شدید زیرا پدر از من بزرگتر است. ^{۱۹} اکنون پیش از اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی واقع می‌شود ایمان بیاورید. ^{۲۰} بعد از این با شما زیاد سخن نمی‌گویم زیرا سردار این دنیا می‌آید، او بر من هیچ قدرتی ندارد، ^{۲۱} اما برای اینکه دنیا بداند که من پدر را دوست دارم، اوامر او را به طور کامل انجام می‌دهم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ^۲ هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد می‌برد

۱۵

وعدۀ روح القدس

^{۱۵} اگر مرا دوست دارید اوامر مرا اطاعت خواهید کرد ^{۱۶} و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند. ^{۱۷} یعنی همان روح راستی که جهان نمی‌تواند بپذیرد زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد ولی شما او را می‌شناسید، چون او پیش شما می‌ماند و در شما خواهد بود. ^{۱۸} شما را تنها نمی‌گذارم، پیش شما برمی‌گردم. ^{۱۹} پس از اندک زمانی، دنیا دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید و چون من زنده‌ام شما هم زندگی می‌کنید. ^{۲۰} در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.

^{۲۱} هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آن‌ها عمل نماید او کسی است که مرا دوست دارد و هرکه مرا دوست دارد پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت. ^{۲۲} یهودا (نه یهودای اسخریوطی) از او پرسید: «ای خداوند، چرا می‌خواهی خود را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟» ^{۲۳} عیسی در جواب او

خود کند. ^{۱۴} شما دوستان من هستيد اگر احكام مرا انجام دهيد. ^{۱۵} ديگر شما را بنده نمي خوانم زيرا بنده نمي دانم اربابش چه مي کند. من شما را دوستان خود خوانده ام زيرا هرچه را از پدر خود شنيدم براي شما شرح دادم. ^{۱۶} شما مرا برنگزيده ايد بلکه من شما را برگزيده ام و مقرر کردم که برويد و ثمر بخش باشيد - ثمری که دائمی باشد تا هرچه به نام من از پدر بخواهيد به شما عطا نمايد. ^{۱۷} حکم من براي شما اينست که يکديگر را دوست بداريد.

نفرت دنيا

^{۱۸} اگر دنيا از شما نفرت دارد بدانيد که پيش از شما از من نفرت داشته است. ^{۱۹} اگر شما متعلق به اين دنيا مي بوديد دنيا متعلقان خود را دوست مي داشت، اما چون شما از اين دنيا نيسيد و من شما را از دنيا برگزيده ام، به اين سبب جهان از شما نفرت دارد. ^{۲۰} آنچه را گفتم به خاطر بسپاريد: غلام از ارباب خود بزرگتر نيست. اگر به من آزار رسانيدند به شما نيز آزار خواهند رسانيد و اگر از تعاليم من پيروي کردند از تعاليم شما نيز پيروي خواهند نمود. ^{۲۱} چون شما به من تعلق داريد آن ها با شما چنين رفتاری خواهند داشت زيرا فرستنده مرا نمي شناسند. ^{۲۲} اگر من نمي آمدم و با آن ها سخن نمي گفتم آن ها گناهی نمي داشتند، ولي اکنون ديگر براي گناه خود عذري ندارند. ^{۲۳} کسی که از من نفرت داشته باشد از پدر من نيز نفرت

و هر شاخه ای که ثمر بياورد آن را پاک مي سازد تا ميوهٔ بيشتري به بار آورد. ^۳ شما با سخنانی که به شما گفتم پاک شده ايد. ^۴ در من بمانيد و من در شما. همانطور که هيچ شاخه ای نمي تواند بخودي خود ميوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نيز نمي توانيد ثمر بياوريد مگر آنکه در من بمانيد.

^۵ من تاک هستم و شما شاخه های آن هستيد. هرکه در من بماند و من در او، ميوهٔ بسيار مي آورد چون شما نمي توانيد جدا از من کاری انجام دهيد. ^۶ اگر کسی در من نماند مانند شاخه ای به دور افکنده مي شود و خشک مي گردد. مردم شاخه های خشکيده را جمع مي کنند و در آتش مي اندازند و مي سوزانند. ^۷ اگر در من بمانيد و سخنان من در شما بماند هرچه مي خواهيد بطلبيد که حاجت شما برآورده مي شود. ^۸ جلال پدر من در اين است که شما ميوهٔ فراوان بياوريد و به اين طريق شاگردان من خواهيد بود. ^۹ همانطور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته ام. در محبت من بمانيد. ^{۱۰} اگر مطابق احكام من عمل کنيد در محبت من خواهيد ماند، همانطور که من احكام پدر را اطاعت نموده ام و در محبت او ساکن هستم.

^{۱۱} اين چيزها را به شما گفته ام تا خوشی من در شما باشد و خوشی شما کامل گردد. ^{۱۲} حکم من اينست که يکديگر را دوست بداريد، همانطور که من شما را دوست داشتم. ^{۱۳} محبتی بزرگتر از اين نيست که کسی جان خود را فدای دوستان

است زیرا اگر من نرم پشیمان تان پیش شما نمی آید اما اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد^۸ و وقتی او می آید دنیا را در مورد گناه و عدالت و قضاوت متقاعد می سازد.^۹ گناه را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاوردند،^{۱۰} عدالت را آشکار خواهد ساخت چون من پیش پدر می روم و دیگر مرا نخواهند دید^{۱۱} و واقعیت قضاوت به آن ها ثابت می شود چون حکمران این دنیا ملامت شده است.

^{۱۲} چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما فعلاً طاقت شنیدن آن ها را ندارید.^{۱۳} در هر حال، وقتی او که روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد کرد، زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط درباره آنچه بشنود سخن می گوید و شما را از امور آینده باخبر می سازد.^{۱۴} او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.^{۱۵} هرچه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.

غم و خوشی

^{۱۶} بعد از مدتی، دیگر مرا نمی بینید ولی باز بعد از چند روز مرا خواهید دید.»^{۱۷} پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند: «چرا او می گوید: بعد از مدتی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید، چون به نزد پدر می روم؟ مقصد او از این سخن

دارد.^{۱۸} اگر در میان آنها کارهایی را که هیچ شخص دیگر قادر به انجام آن ها نیست انجام نمی دادم گناهی نمی داشتند ولی آن ها آن کارها را دیده اند ولی با وجود این، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند.^{۱۹} و به این ترتیب تورات آن ها که می گوید: «بی جهت از من نفرت دارند» تمام می شود.

^{۲۰} اما وقتی پشیمان شما که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم بیاید یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد، او درباره من شهادت خواهد داد^{۲۱} و شما نیز شاهدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده اید.

این چیزها را به شما گفتم تا لغزش نخورید.^{۲۲} شما را از کنیسه ها بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می آید که هرکه شما را بکشد گمان می کند که با این کار به خدا خدمت می نماید.^{۲۳} این کارها را با شما خواهند کرد، زیرا نه پدر را می شناسند و نه مرا.^{۲۴} این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آن ها برسد گفتار مرا به خاطر آورید.

کار روح القدس

این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما بودم^{۲۵} اما اکنون پیش کسی که مرا فرستاد می روم و هیچ یک از شما نمی پرسید: کجا می روی؟ ولی چون این چیزها را به شما گفتم دل های شما پُر از غم شد.^{۲۶} با وجود این، این حقیقت را به شما می گویم که رفتن من برای شما بهتر

شما سخن خواهم گفت. ^{۲۶}وقتی آن روز برسد خواهش خود را به نام من از خدا خواهید کرد و من نمی گویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود، ^{۲۷}زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته اید و قبول کرده اید که من از جانب خدا آمده ام. ^{۲۸}من از نزد پدر آمدم و به دنیا وارد شدم و اکنون دنیا را ترک می کنم و به سوی پدر می روم.»

^{۲۹}شاگردان با او گفتند: «حالا به طور واضح و بدون اشاره و کنایه سخن می گویی. ^{۳۰}ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را می دانی و لازم نیست کسی چیزی از تو بپرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده ای.» ^{۳۱}عیسی جواب داد: «آیا حالا ایمان دارید؟ ^{۳۲}ببینید، ساعتی می آید - و در واقع هم اکنون شروع شده است - که همه شما پراکنده می شوید و به خانه های خود می روید و مرا تنها می گذارید. با وجود این، من تنها نیستم زیرا پدر با من است. ^{۳۳}این چیزها را به شما گفتم تا در من سلامتی داشته باشید. در دنیا رنج و زحمت خواهید داشت. ولی شجاع باشید، من بر دنیا پیروز شده ام.»

دعا برای شاگردان

پس از این سخنان عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، آن ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد، ^۲زیرا تو اختیار بشر را به دست او سپرده ای تا به همه کسانی که

چيست؟» ^{۱۸}سپس آن ها گفتند: «این مدتی که او درباره آن سخن می گوید چیست؟ ما نمی دانیم درباره چه چیز صحبت می کند.» ^{۱۹}عیسی فهمید که آن ها می خواهند در این باره از او چیزی بپرسند، پس به آن ها گفت: «من به شما گفتم که بعد از مدتی، دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید. آیا بحث شما درباره این است؟ ^{۲۰}به یقین بدانید که شما اشک خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان خوشی خواهد کرد. شما غمگین خواهید شد ولی غم شما به خوشی مبدل خواهد گشت. ^{۲۱}یک زن در وقت ولادت درد می کشد و از درد ناراحت است اما همین که طفل به دنیا می آید درد و ناراحتی خود را فراموش می کند به خاطر اینکه یک انسان به دنیا آمده است. ^{۲۲}شما هم همینطور اکنون غمگین و ناراحت هستید ولی شما را باز خواهم دید و در آن وقت شادمان خواهید شد و هیچ کس نمی تواند این خوشی را از شما بگیرد. ^{۲۳}در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید. به یقین بدانید که هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما خواهد داد. ^{۲۴}تا کنون چیزی به نام من نخواستید، بخواهید تا به دست آورید و خوشی شما کامل گردد.»

پیروزی بر جهان

^{۲۵}تا به حال با مثل و کنایه با شما سخن گفته ام ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مثل و کنایه با شما صحبت نخواهم کرد، بلکه واضح و بی پرده درباره پدر با

تو به او بخشیده ای زندگی ابدی بدهد. این است زندگی ابدی که آن ها تو را خدای یگانه حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند.^۴ من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم^۵ و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده - همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم.

^۶ من تو را به آن کسانی که تو از دنیا برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم. آنها از تو بودند و تو آنها را به من بخشیدی و آن ها مطابق کلام تو عمل کرده اند.^۷ اکنون آن ها می دانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است.^۸ زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنها دادم و آن ها هم آن را قبول کردند. آن ها این حقیقت را می دانند که من از جانب تو آمده ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده ای.

^۹ من برای آن ها دعا می کنم، نه برای دنیا. من برای کسانی که تو به من داده ای دعا می کنم زیرا آن ها از آن تو هستند.^{۱۰} آنچه من دارم از تو است و آنچه تو داری از من است و جلال من بوسیله آن ها آشکار شده است.^{۱۱} من دیگر در این دنیا نمی مانم ولی آن ها هنوز در دنیا هستند و من پیش تو می آیم. ای پدر مقدس، با قدرت نام خود، کسانی را که به من داده ای حفظ فرما تا آن ها یکی باشند همانطوری که ما یکی هستیم.^{۱۲} در مدتی که با آنها بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی حفظ

کردم و هیچ یک از آنها هلاک نشد جز آن کسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه نوشته شده است تمام شود.^{۱۳} اولی اکنون پیش تو می آیم و پیش از این که دنیا را ترک کنم این سخنان را می گویم تا خوشی مرا در خود به حد کمال داشته باشند.^{۱۴} من کلام تو را به آنها رسانیده ام، اما چون آن ها مانند من به این دنیا تعلق ندارند، دنیا از آنها نفرت دارد.^{۱۵} به درگاه تو دعا می کنم نه برای اینکه آنها را از دنیا ببری بلکه تا آنها را از شرارت و شیطان محافظت فرمائی.^{۱۶} همانطور که من متعلق به این دنیا نیستم ایشان هم نیستند.^{۱۷} آنها را بوسیله راستی خود تقدیس نما، کلام تو راستی است.^{۱۸} همانطور که تو مرا به دنیا فرستادی من نیز آنها را به دنیا فرستادم.^{۱۹} و اکنون بخاطر آنها خود را تقدیس می نمایم تا آنها نیز با راستی تقدیس گردند.^{۲۰} فقط برای اینها دعا نمی کنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنها به من ایمان خواهند آورد،^{۲۱} تا همه آنها یکی باشند آنچنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنها نیز در ما یکی باشند و تا دنیا ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده ای.^{۲۲} آن جلالی را که تو به من داده ای به آنها داده ام تا آن ها یکی باشند آنچنان که ما یکی هستیم،^{۲۳} من در آنها و تو در من - تا آن ها به طور کامل یکی باشند و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی و آن ها را مثل خود من دوست داری.^{۲۴} ای پدر، آرزو دارم کسانی که به من بخشیده ای در جایی که من هستم با من

عیسی بار دیگر پرسید: «به دنبال چه کسی می‌گردید؟» آن‌ها جواب دادند: «عیسی ناصری.»^۸ عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم. اگر دنبال من می‌گردید بگذارید اینها بروند.»^۹ او این را گفت تا آنچه قبلاً فرموده بود تمام شود: «هیچ یک از کسانی که به من سپردی گم نشد.»^{۱۰} آن‌گاه شمعون پتروس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه‌ای به نوکر کاهن اعظم که ملوک نام داشت زد و گوش راست او را برید. «عیسی به پتروس گفت: «شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نباید بنوشم؟»

عیسی در مقابل حناس

^{۱۲}سپس آن عساکر همراه فرمانده خود و نگهبانان یهود عیسی را دستگیر کرده، محکم بستند.^{۱۳} ابتدا او را نزد حناس خسر قیافا که در آن موقع کاهن اعظم بود، بردند^{۱۴} و این همان قیافی بود که به یهودیان گفته بود که به خیر و صلاح آنها است اگر یک نفر به خاطر قوم بمیرد.

انکار پتروس

(همچنین در متی ۲۶: ۶۹ - ۷۰ و مرقس ۱۴: ۶۶ - ۶۸ و لوقا ۲۲: ۵۵ - ۵۷)

^{۱۵}شمعون پتروس و یک شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنایی داشت همراه عیسی به داخل حویلی کاهن اعظم رفت.^{۱۶} اما پتروس در بیرون منزل نزدیک در ایستاد.

باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبت خود بیش از آغاز دنیا به من دادی ببینند.^{۱۵} ای پدر عادل، اگر چه دنیا تو را نشناخته است، من تو را شناخته‌ام و اینها می‌دانند که تو مرا فرستادی.^{۱۶} من تو را به آنها شناسانیدم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته‌ای در آن‌ها باشد و من هم در آن‌ها باشم.»

توقیف عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۴۷ - ۵۶ و مرقس ۱۴: ۴۳ - ۵۰ و لوقا ۲۲: ۴۷ - ۵۳)

۱۸ پس از این سخنان، عیسی با شاگردان خود به آن طرف دره قدرون رفت. در آنجا باغی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن شدند.^۱ یهودا که تسلیم‌کننده او بود می‌دانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش بسیاری اوقات در آنجا جمع می‌شدند.^۲ پس یهودا یک دسته از عساکر و نگهبانانی را که سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی فرستاده بودند با خود به آن باغ برد. آن‌ها مجهز به چراغ‌ها و مشعل‌ها و اسلحه بودند.^۳ عیسی با وجودی که می‌دانست چه برایش واقع خواهد شد، پیش رفت و از آنها پرسید: «به دنبال چه کسی می‌گردید؟»^۴ به او گفتند: «به دنبال عیسی ناصری.» عیسی به آنها گفت: «من هستم» و یهودای خائن هم همراه آن‌ها بود.^۵ وقتی عیسی به آن‌ها گفت: «من هستم»، آنها عقب عقب رفته به زمین افتادند.^۶ پس

انکار دوباره پتروس

(همچنین در متی ۲۶: ۷۱ - ۷۵ و مرقس ۱۴: ۶۹ - ۷۲ و لوقا ۲۲: ۵۸ - ۶۲)

^{۲۵}شمعون پتروس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد. عده‌ای از او پرسیدند: «مگر تو از شاگردان او نیستی؟» او منکر شد و گفت: «نه، نیستم.» ^{۲۶}یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پتروس گوشش را بریده بود به او گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟» ^{۲۷}پتروس باز هم منکر شد و درست در همان وقت خروس بانگ زد.

عیسی در مقابل پیلاتس

(همچنین در متی ۲۷: ۱ - ۲ و ۱۱ - ۱۴ و مرقس ۱۵: ۱ - ۵ و لوقا ۲۳: ۱ - ۵)

^{۲۸}صبح وقت عیسی را از نزد قافیا به قصر والی بردند. یهودیان به قصر داخل نشدند مبادا نجس شوند و نتوانند غذای عید فصح را بخورند. ^{۲۹}پس پیلاتس بیرون آمد و از آن‌ها پرسید: «چه شکایتی بر ضد این مرد دارید؟» ^{۳۰}در جواب گفتند: «اگر جنایتکار نمی‌بود او را نزد تو نمی‌آوردیم.» ^{۳۱}پیلاتس گفت: «او را ببرید و مطابق شریعت خود محاکمه نمائید.» یهودیان به او جواب دادند: «ما اجازه نداریم کسی را بکشیم.» ^{۳۲}و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به نحوه مرگ خود گفته بود، تمام شد. ^{۳۳}سپس پیلاتس به قصر برگشت و عیسی را خواسته از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» ^{۳۴}عیسی جواب داد: «آیا این نظر خود

پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنایی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی گفت و پتروس را به داخل برد. ^{۱۷}خادمه‌ای که دم در خدمت می‌کرد به پتروس گفت: «مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او گفت: «نه، نیستم.» ^{۱۸}نوکران و نگهبانان آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می‌کردند. پتروس نیز پهلوی آنها ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد.

تحقیقات از عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۵۹ - ۶۶ و مرقس ۱۴: ۵۵ - ۶۴ و لوقا ۲۲: ۶۶ - ۷۱)

^{۱۹}کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعالیم او سؤالاتی کرد. ^{۲۰}عیسی جواب داد: «من به طور آشکارا و در مقابل همه صحبت کرده‌ام. همیشه در کنیسه و در عبادتگاه یعنی در جایی که همه یهودیان جمع می‌شوند تعلیم داده‌ام و هیچ وقت در پنهانی چیزی نگفته‌ام.» ^{۲۱}پس چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده‌اند بپرس. آن‌ها می‌دانند چه گفته‌ام.» ^{۲۲}وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زده گفت: «آیا این طور به کاهن اعظم جواب می‌دهی؟» ^{۲۳}عیسی به او گفت: «اگر بدگفتم با دلیل خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم چرا مرا می‌زنی؟» ^{۲۴}سپس حناس او را دست بسته پیش قیافا کاهن اعظم فرستاد.

پیش او می آمدند و می گفتند: «درود بر پادشاه یهود» و به او سیلی می زدند. ۴ بار دیگر پیلاطس بیرون آمد و به آن ها گفت: «بینید، او را پیش شما می آورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی بینم.» ۵ و عیسی در حالی که تاج خاری بر سر و چین ارغوانی بر تن داشت بیرون آمد. پیلاطس گفت: «بینید، آن مرد اینجاست.» ۶ وقتی سران کاهنان و مأموران آن ها او را دیدند فریاد کردند: «مصلوبش کن! مصلوبش کن! مصلوبش کن!» پیلاطس گفت: «شما او را ببرید و مصلوب کنید، چون من هیچ تقصیری در او نمی بینم.» ۷ یهودیان جواب دادند: «ما شریعتی داریم که به موجب آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می کند که پسر خداست.»

۸ وقتی پیلاطس این را شنید بیش از پیش ترسید ۹ و باز به قصر خود رفت و از عیسی پرسید: «تو اهل کجا هستی؟» عیسی به او جوابی نداد. ۱۰ پیلاطس گفت: «آیا به من جواب نمی دهی؟ مگر نمی دانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟» ۱۱ عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمی داشتی اگر خدا آن را به تو نمی داد. از این رو کسی که مرا به تو تسلیم نمود تقصیر بیشتری دارد.» ۱۲ از آن وقت به بعد پیلاطس کوشش کرد او را آزاد سازد ولی یهودیان دائماً فریاد می کردند: «اگر این مرد را آزاد کنی دوست امپراطور نیستی. هرکه ادعای پادشاهی کند دشمن امپراطور است.» ۱۳ وقتی پیلاطس این را شنید عیسی را بیرون آورد و خود در محلی

توست یا دیگران درباره من چنین گفته اند؟» ۳۵ پیلاطس گفت: «مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را پیش من آورده اند. چه کرده ای؟» ۳۶ عیسی جواب داد: «پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من به این دنیا تعلق می داشت، پیروان من می جنگیدند تا من به یهودیان تسلیم نشوم ولی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست.» ۳۷ پیلاطس به او گفت: «پس تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «همانطور که می گویی هستم. من برای این متولد شده ام و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که راستی را دوست دارد سخنان مرا می شنود.» ۳۸ پیلاطس گفت: «راستی چیست؟»

حکم قتل عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۱۵ - ۳۱ و مرقس

۱۵: ۶ - ۲۰ و لوقا ۲۳: ۱۳ - ۲۵)

پس از گفتن این سخن پیلاطس باز پیش یهودیان رفت و به آن ها گفت: «من در این مرد هیچ جرمی نیافتم، ۳۹ ولی مطابق رسم شما من در روز فصیح یکی از زندانیان را برای تان آزاد می کنم. آیا میخواهید که پادشاه یهود را برای تان آزاد سازم؟» ۴۰ آن ها همه فریاد کشیدند: «نه، او را نمی خواهیم، بارآبا را آزاد کن.» بارآبا یک راهزن بود.

در این وقت پیلاطس امر کرد عیسی را تازیانه بزنند ۲ و عساکر تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند و چین ارغوانی رنگ به او پوشانیدند. ۳ و

می کرد که پادشاه یهود است.»^{۲۲} پیلاتس جواب داد: «هرچه نوشتم، نوشتم.»

^{۲۳} پس از اینکه عساکر عیسی را به صلیب میخکوب کردند، لباس های او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر یک از عساکر یک قسمت از آن را برداشت ولی پیراهن او که درز نداشت و از بالا تا پایین یک پارچه بافته شده بود، باقی ماند.^{۲۴} پس آن ها به یکدیگر گفتند: «آن را پاره نکنیم، بیایید روی آن قرعه بکشیم و ببینیم به چه کسی می رسد.» به این ترتیب کلام خدا به حقیقت پیوست که می فرماید: «لباس های مرا در میان خود تقسیم کردند و بر پوشاکم قرعه انداختند» و عساکر همین کار را کردند.

^{۲۵} نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر عیسی به همراهی خواهرش، و نیز مریم زن کلویاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند.^{۲۶} وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست می داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: «مادر، این پسر توست.»^{۲۷} و بعد به شاگرد خود گفت: «و این مادر توست.» و از همان لحظه آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان دادن عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۴۵ - ۵۶ و مرقس ۱۵: ۳۳ - ۴۱ و لوقا ۲۳: ۴۴ - ۴۹)

^{۲۸} بعد از آن، وقتی عیسی دید که همه چیز انجام شده است گفت: «تشنه ام» و به این طریق پیشگویی کلام خدا تمام شد. ^{۲۹} خمره ای پُر از سرکه در آنجا قرار داشت.

موسوم به صُفَه حکم که به زبان عبرانی آن را جباتا می گفتند بر چوکی قضاوت نشست.^{۱۴} وقت تهیه فِصْح و نزدیک ظهر بود که پیلاتس به یهودیان گفت: «ببینید پادشاه شما این جاست.»^{۱۵} ولی آن ها فریاد کردند: «اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن!» پیلاتس گفت: «آیا می خواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند: «ما پادشاهی جز امپراطور نداریم.»^{۱۶} آخر پیلاتس عیسی را به دست آن ها داد تا مصلوب شود.

میخکوبه عیسی به صلیب

(همچنین در متی ۲۷: ۳۲ - ۴۴ و مرقس ۱۵: ۲۱ - ۳۲ و لوقا ۲۳: ۲۶ - ۴۳)

پس آن ها عیسی را تحویل گرفتند.^{۱۷} عیسی در حالی که صلیب خود را می برد به جائی که به «محلّه کاسه سر» و به عبرانی به جُلجُتا موسوم است، رفت.^{۱۸} در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را یکی در دست راست و دیگری در سمت چپ او مصلوب کردند و عیسی در بین آن دو نفر بود.^{۱۹} پیلاتس تقصیرنامه ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.»^{۲۰} بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه را خواندند، زیرا جائی که عیسی مصلوب شد از شهر دور نبود و آن تقصیرنامه به زبان های عبرانی و لاتین و یونانی نوشته شده بود.^{۲۱} بنابراین، سران کاهنان یهود به پیلاتس گفتند: «نویس پادشاه یهود، بنویس او ادعا

بود، پیش پیلطس رفت و اجازه خواست که جنازه عیسی را بردارد. پیلطس به او اجازه داد. پس آمد و جسد عیسی را برداشت.^{۳۹} نیکودیموس، یعنی همان کسی که ابتدا شبانه به دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مر و عود به وزن یکصد لیتر (حدود سی و چهار کیلوگرام)، آورد.^{۴۰} آن ها جسد عیسی را بردند و مطابق مراسم دفن یهود، در پارچه ای کتانی با داروهای معطر پیچیدند.^{۴۱} در نزدیکی محلی که او مصلوب شد باغی بود و در آن باغ قبر نوی قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود.^{۴۲} چون شب عید فصیح بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت عیسی را در آنجا دفن کردند.

قبر خالی

(همچنین در متی ۲۸: ۱-۸ و مرقس

۱۶: ۱-۸ و لوقا ۲۴: ۱-۱۲)

۲۰ بامداد روز اول هفته وقتی هنوز تاریکی بود. مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از پیش قبر برداشته شده است.^۲ او دوان دوان پیش شمعون پتروس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می داشت رفت و به آن ها گفت: «خداوند را از قبر برده اند و نمی دانیم او را کجا گذاشته اند.»^۳ پس پتروس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و بطرف قبر رفتند.^۴ هر دو با هم می دویدند، ولی آن شاگرد دیگر از پتروس پیش شد و اول به سر قبر رسید.^۵ او خم شد و به داخل قبر نگاه

آن ها اسفنج را به سرکه تر کردند و آن را بر سر نی ای گذارده پیش دهان او گرفتند.^{۳۰} وقتی عیسی به سرکه لب زد گفت: «تمام شد.» بعد سر بزیار افکنده جان سپرد.

زدن نیزه به پهلوی عیسی

^{۳۱} چون روز جمعه با روز تهیه فصیح مصادف بود و یهودیان نمی خواستند اجساد مصلوب شدگان در آن روز بزرگ بر روی صلیب بماند، از پیلطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آن ها را از صلیب پایین بیاورند.^{۳۲} پس عساکر پیش آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند شکستند،^{۳۳} اما وقتی پیش عیسی آمدند دیدند که او مرده است و از این رو ساق های او را نشکستند.^{۳۴} اما یکی از عساکر نیزه ای به پهلوی او زد و خون و آب از بدنش جاری شد.^{۳۵} کسی که خود شاهد این واقعه بود این را می گوید و شهادت او راست است، او حقیقت را می گوید تا شما نیز ایمان آورید.^{۳۶} چنین شد تا آنچه نوشته شده است: «هیچ یک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد.» تحقق یابد.^{۳۷} و در جای دیگر نوشته شده: «آن ها به کسی که نیزه زده اند نگاه خواهند کرد.»

دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۵۷-۶۱ و مرقس

۱۵: ۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶)

^{۳۸} بعد از آن یوسف رامه ای که به علت ترس از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی

او را کجا گذاشته ای تا من او را ببرم.»
 ۱۶ عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت
 و گفت: «ربونی» (یعنی ای استاد).
 ۱۷ عیسی به او گفت: «به من دست نزن
 زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته ام اما پیش
 برادران من برو و به آنها بگو که اکنون
 پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و
 خدای شما بالا می روم.»^{۱۸} مریم مجدلیه
 پیش شاگردان رفت و به آن ها گفت: «من
 خداوند را دیده ام.» و سپس پیغام او را
 به آنها رسانید.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچنین در متی ۲۸: ۱۶ - ۲۰ و مرقس

۱۶: ۱۴ - ۱۸ و لوقا ۲۴: ۳۶ - ۴۹)

۱۹ در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان
 از ترس یهودیان در پشت درهای بسته به
 دور هم جمع شده بودند عیسی آمده در
 میان آنها ایستاد و گفت: «سلام بر شما
 باد.»^{۲۰} و بعد دست ها و پهلوی خود را
 به آنها نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند
 را دیدند بسیار شاد شدند.^{۲۱} عیسی
 باز هم گفت: «سلام بر شما باد! همان
 طور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را
 می فرستم.»^{۲۲} بعد از گفتن این سخن،
 عیسی بر آنها دمید و گفت: «روح القدس
 را بیابید،^{۲۳} گناهان کسانی را که ببخشید
 ببخشیده می شود و آنانی را که نبخشید،
 ببخشیده نخواهد شد.»

عیسی و توما

۲۴ یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که
 به معنی دوگانگی است موقعی که عیسی

کرده کفن را دید که در آنجا قرار داشت.
 ولی به داخل قبر نرفت. ^۶ بعد شمعون
 پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت. او
 هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت
 و آن دستمالی که روی سر او بود در
 کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و دور از
 آن در گوشه ای گذاشته شده بود.^۸ بعد،
 آن شاگردی هم که ابتدا به قبر رسید به
 داخل رفت، آنرا دید و ایمان آورد،^۹ زیرا
 تا آن وقت آن ها کلام خدا را نفهمیده
 بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده
 شود. ^{۱۰} پس آن دو شاگرد به منزل خود
 برگشتند.

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

(همچنین در متی ۲۸: ۹ - ۱۰ و

مرقس ۱۶: ۹ - ۱۱)

اما مریم در خارج قبر ایستاده بود
 و گریه می کرد. همانطور که او اشک
 می ریخت خم شد و به داخل قبر نگاه
 کرد ^{۱۲} و دو فرشته سفید پوش را دید که،
 در جایی که بدن عیسی را گذاشته بودند،
 یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا
 نشسته بودند. ^{۱۳} آن ها به او گفتند: «ای
 زن، چرا گریه می کنی؟» او جواب داد:
 «خداوند مرا برده اند و نمی دانم او را
 کجا گذاشته اند.»^{۱۴} وقتی این را گفت به
 عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا
 ایستاده است ولی او را شناخت.^{۱۵} عیسی
 به او گفت: «ای زن، چرا گریه می کنی؟
 به دنبال چه کسی می گردی؟» مریم به
 گمان اینکه او باغبان است به او گفت:
 «ای آقا، اگر تو او را برده ای به من بگو

دوگانگی و نتائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند.^۳ شمعون پتروس به آن‌ها گفت: «من می‌خواهم به ماهیگیری بروم.» آن‌ها گفتند: «ما هم با تو می‌آئیم.» پس آن‌ها به راه افتاده سوار کشتی‌ای شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند.^۴ وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند.^۵ او به آن‌ها گفت: «دوستان، چیزی گرفته‌اید؟» آن‌ها جواب دادند: «نخیر.»^۶ عیسی به آن‌ها گفت: «تور را به طرف راست کشتی بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت.» آن‌ها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل کشتی بکشند.^۷ پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پتروس گفت: «این خداوند است!» وقتی شمعون پتروس که برهنه بود این را شنید لباس خود را به خود پیچید و خود را به داخل آب انداخت.^۸ بقیه شاگردان با کشتی بطرف خشکی آمدند و تور پُر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند.^۹ وقتی به خشکی رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود.^{۱۰} عیسی به آن‌ها گفت: «مقداری از ماهی‌هایی را که حالا گرفتید بیاورید.»^{۱۱} شمعون پتروس به طرف کشتی رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پُر بود به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تور پاره نشد.^{۱۲} عیسی به آن‌ها گفت: «بیائید نان

آمد با آن‌ها نبود.^{۲۵} پس وقتی که دیگر شاگردان به او گفتند: «ما خداوند را دیده‌ایم»، او گفت: «من تا جای میخ‌ها را در دستش نیبم و تا انگشت خود را در جای میخ‌ها و دستم را در پهلویش نگذارم باور نخواهم کرد.»

^{۲۶} بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنها بود، با وجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنها ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.»^{۲۷} و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دست‌های مرا ببین، دست خود را بر پهلو من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش.»^{۲۸} توما گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»^{۲۹} عیسی گفت: «آیا تو به خاطر اینکه مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟ خوشا به حال کسانی که مرا ندیده‌اند و ایمان می‌آورند.»

مقصد از نوشتن این کتاب

^{۳۰} عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد.^{۳۱} ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده بوسیله نام او صاحب زندگی ابدی شوید.

ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد

چندی بعد عیسی در کنار بحیره طبریه بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او اینطور بود:^۲ شمعون پتروس و تومای ملقب به

۲۱

نمی خواهی، خواهند برد.»^{۱۹} به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پطرس برای عزت و جلال خدا باید به آن جان بدهد و بعد به او گفت: «به دنبال من بیا.»

عیسی و آن شاگرد دیگر

^{۲۰} پطرس چهار طرف خود را دید و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست داشت از عقب می آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام پهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود: «خداوندا، کیست آن کس که تو را تسلیم خواهد کرد؟»^{۲۱} وقتی پطرس چشمش به آن شاگرد افتاد از عیسی پرسید: «خداوندا، عاقبت او چه خواهد بود؟»^{۲۲} عیسی به او گفت: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد؟ تو به دنبال من بیا.»^{۲۳} این گفته عیسی در میان برادران پیچید و همه گمان کردند که آن شاگرد نخواهد مرد، ولی در واقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد؟»^{۲۴} و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته و به درستی آن ها شهادت می دهد و ما می دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

^{۲۵} البته عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آن ها به تفصیل نوشته شود گمان می کنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهائی را که نوشته می شد نمی داشت.

بخورید.» هیچ یک از شاگردان جرأت نکرد از او پرسد: «تو کیستی؟» آن ها می دانستند که او خداوند است.^{۱۳} پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنها داد و ماهی را نیز همینطور.

^{۱۴} این سومین باری بود که عیسی پس از رستخیز از مردگان به شاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

^{۱۵} بعد از صرف نان، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون پسر یونا، آیا به من بیش از اینها محبت داری؟» پطرس جواب داد: «بلی، ای خداوند، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «پس به بره های من خوراک بده.»^{۱۶} بار دوم پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا به من محبت داری؟» پطرس جواب داد: «ای خداوند، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «پس از گوسفندان من نگهبانی کن.»^{۱۷} سومین بار عیسی از او پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟» پطرس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری غمگین شده گفت: «خداوندا تو از همه چیز اطلاع داری، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «گوسفندان مرا خوراک بده.»^{۱۸} در حقیقت به تو می گویم در وقتی که جوان بودی کمر خود را می بستی و به هر جا که می خواستی می رفتی، ولی وقتی پیر شوی دست هایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و به جایی که